



## ادوارد سعید ، نظریه پرد از صحنه ادبیات، روشنفکر و منتقد فرهنگی و فعال سیاسی!!

پژوهش و نگارش:

پوهندوی پیکار

10/13/2013



ادوارد ودیع سعید نظریه پرداز ادبی ، منتقد فرهنگی و فعال سیاسی فلسطینی - آمریکایی است. وی در دانشگاه های هاروارد و پرینستون درس خوانده بود و پروفیسور زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا بود. سعید به عنوان یکی از بنیان گذاران نظریه پسااستعماری (به انگلیسی: **Postcolonial theory**) شناخته می شود. نظریه شرق شناسی (اورینتالیسم) از ابتکارات فکری اوست. در ۱ نوامبر ۱۹۳۵ در اورشلیم (که در آن زمان تحت قیمومیت انگلیس بود) متولد شد. پدرش یک بازرگان آمریکایی فلسطینی الاصل بود که پیش از تولد سعید به قاهره مهاجرت کرده بود. مادرش فلسطینی بود و هر دو از مسیحیان پروتستان بودند. خواهرش رزماری سعید زهلان نیز تاریخ دان و نویسنده است. او تا ۱۲ سالگی به طور متناوب در اورشلیم و قاهره به سر می برد. سعید خود را «یک مسیحی احاطه شده توسط فرهنگ اسلامی» می خواند. نام کوچک او را مادرش به دلیل علاقه به پرنس ادوارد (شاهزاده ولز در سال تولد او) انتخاب کرده بود. او از بحران هویتی خود این چنین یاد می کند: در تمام سال های آغازین عمرم یک دانش آموز غیرعادی ناجور بودم: یک فلسطینی که در مصر درس می خواند ، با یک نام کوچک انگلیسی ، یک گذرنامه

آمریکایی و بی هیچ هویت مشخصی... پس از سال ۱۹۴۸ وقتی خانواده‌ام به مصر آواره شدند، تمام دوران تحصیل خود را در مدارس خصوصی درجه اول بریتانیایی گذراندم که برای پرورش نسل نوینی از اعراب با پیوندهایی عمیق با بریتانیا تأسیس شده بودند. آخرین‌شان **کالج ویکتوریا** در اسکندریه بود. ملک حسین اردن، و تعدادی از وزرا و نخست‌وزیران و بازرگانان نامی آینده اردنی، مصری، سوری و سعودی هم‌کلاسی و هم‌دوره‌ای من بودند. البته چهره نامداری چون **میشیل شهبوب** مدیر مدرسه و شکنجه‌گر اصلی آن‌جا بود. شهرت او در آن زمان به اندازه عمر شریف بود. دوازد سعید به عنوان یک فعال طرفدار فلسطین، سال‌ها برای ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی تبلیغ می‌کرد. او از ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۱ عضو مستقل مجلس ملی فلسطین بود، اما سعی داشت تا خود را از مناقشات حزبی دور نگه دارد و طرفدار هم‌زیستی دو دولت اسرائیلی و فلسطینی در کنار یکدیگر بود و در نشست نوامبر ۱۹۸۸ الجزیره مجلس ملی فلسطین به اعلام استقلال کشور فلسطین رأی مثبت داد. سعید در ۱۹۹۱ در اعتراض به پیمان اسلو از مجلس خارج شد. وی این توافق‌نامه را «**ابزاری برای تسلیم فلسطینیان**» می‌خواند. ادوارد سعید معتقد بود قرارداد اسلو به تشکیل یک دولت واقعا مستقل فلسطینی و صلحی پایدار در منطقه نمی‌انجامد و از طرح پیشنهادی ایالات متحده آمریکا در اواخر دهه ۱۹۷۰ که خود سعید به یاسر عرفات تحویل داده بود، ضعیف‌تر است. او در نامه‌ای به عرفات نوشت که حق بازگشت آوارگان فلسطینی به مناطق اشغال شده قبل از سال ۱۹۴۷ را ارزان فروخته و احداث شهرک‌های اسرائیلی را نادیده گرفته‌است. روابط سعید و رهبران فلسطین به قدری بد بود که در اوت ۱۹۹۵ فروش کتاب‌های او در فلسطین ممنوع شد؛ اما پس از تحسین سعید از عرفات به دلیل رد پیشنهادات اهود باراک در نشست سال ۲۰۰۰ کمپ دیوید بهبود یافت. سعید به دلیل حمایت‌های آشکارش از فلسطین بارها مورد تهدید قرار گرفت. وی از سوی جامعه مدافع یهودیان نازی خوانده شد و دفتر کارش در دانشگاه در ۱۹۸۵ به آتش کشیده شد. او سرانجام تا سن شصت و هفت ادوارد وادی سعید در سال (۱۹۳۵) منتقد و نویسنده معاصر در بیت المقدس فلسطین زمانی که هنوز این منطقه تحت الحماية بریتانیا بود، در یک خانواده عرب مسیحی، بورژوا و بسیار ثروتمند به دنیا آمد. و تحصیلاتش را در همان جا، قاهره و ماساچوست به انجام رسانید در سال ۱۹۴۷ پدر و مادر سعید به مصر کوچ کردند اما بخش بزرگی از وابستگان آنها نیز در کشورهای مختلف از فلسطین تا لبنان و سوریه پراکنده شدند. سعید در ۱۷ سالگی به توصیه خانواده عازم آمریکا شد و تحصیلات خود را در دانشگاه‌های پرینستون و هاروارد در رشته ادبیات تطبیقی به پایان رساند. وی به زبانهای انگلیسی، فرانسه و عربی مسلط بود و از

زبانهای اسپانیایی، آلمانی، ایتالیایی و لاتین نیز آگاهی داشت. او در سال ۱۹۶۳ وارد دانشگاه کلمبیا در نیویورک شد و تا پایان عمر در همین دانشگاه به تدریس و پژوهش مشغول ماند. سعید در ۱۹۶۶ م با کتاب «جوزف کنراد» وارد عرصه روشنفکری شد و بعدها کتابهایی چون «سرآغازها»، «جهان، متن، منتقد»، «شرق شناسی» و... را نگاشت. در سال ۱۹۹۱ پس از یک معاینه پزشکی سعید به بیماری لاعلاج خود، سرطان خون، پی برد و از آن زمان تا هنگام مرگش یعنی در طول ۱۲ سال در عین مبارزه ای خستگی ناپذیر با این بیماری یکی از غنی ترین دوران های آفرینندگی علمی اش را آغاز کرد. رشید خلیدی، استاد فلسطینی مطالعات خاور میانه در دانشگاه های کلمبیا و شیکاگو درباره این دوران به صراحت می گوید: او در دوازده سال، از زمان تشخیص بیماری اش، بیش از آنچه ما در یک یا دو زندگی کامل آرزوی انجامش را داشته باشیم، فعالیت علمی انجام داد.. سعید پس از آگاهی از بیماری اش در همان حال که تولید فکری خود را در زمینه ادبیات تطبیقی از جمله با کتاب هایی چون فرهنگ و امپریالیسم ( *Culture and Imperialism* ۱۹۹۳، بازنمودهای روشنفکر *Representations of Intellectual* ۱۹۹۶، به روز کردن شرق شناسی و ادامه داد در حوزه سیاسی نیز علاوه بر همکاری دائمش با مجله روشنفکران چپ نیویورک ملت (*The Nation*) در نزدیکی با اندیشه های نوام چامسکی، کتاب های مهمی از مجموعه مقالات و مصاحبه های سیاسی اش درباره فلسطین همچون سیاست مالکیت زدایی: مبارزه حق تعیین سرنوشت برای فلسطین و قلم و شمشیر، صلح و ناخشنودان از آن، مقالاتی درباره فلسطین در فرایند صلح خاور میانه، و را نیز به انتشار رساند و همچنان دانش خود را به عنوان یک موسیقی شناس، منتقد موسیقی و پیانیست برجسته (جنبه ای که کمتر در سطح بین المللی شناخته بود) ادامه داد و حتی این زمینه را به مثابه عاملی در فعالیت های صلح جویانه خود به کار برد و آخرین پروژه ناتمامش تشکیل یک ارکستر چند ملیتی (مسلمان و یهودی) به همراه دوست قدیمی اش دانیل بارنوم (*Daniel Barenboim*) رهبر ارکستر مشهور یهودی، در مناطق اشغالی بود همچنین کتابهایی در زمینه ادبیات، جامعه شناسی، پوشش اسلام و سیاست خلع سلاح نیز نوشته است، وی به جز این کتابها م ادوارد سعید منتقدی بسیار قوی و زنده بود که دائما از حکومت اسرائیل، اهانت های دولت یهود نسبت به فلسطین و از یاسر عرفات انتقاد می کرد، تا جایی که این افکار او را از برجسته ترین مدافعان مسئله فلسطین و از مخالفان سیاست سلطه بر فلسطین پس از معاهده اوسلو قرار داد. آنچه که سعید بیش از همه از آن رنج می برد هویت چندگانه فلسطینی بودن، آمریکایی بودن، عرب بودن و مسیحی

بودن وی است که در کتابی به نام "بی مکانی یا بی جایی یا نا کجایی" به شرح حال زندگی اش از دوران کودکی می پردازد و طی این کتاب به زندگی شخصی، ادبی و سیاسی خود که از بی هویتی و چند هویتی رنج می برد اشاره می کند. مجموعه مقالات و تحلیلهای بسیاری نیز دارد که در روزنامه ها و مجلات به دفعات چاپ شده است.

سعید پس از آنکه از بیماری کشنده خود در سال ۱۹۹۱ مطلع شد همچنین تصمیم گرفت شرح حال زندگی خویش را از کودکی به نگارش درآورد حاصل این تصمیم یکی از زیباترین کتاب های سعید با نامی عجیب بود که حکایت از ویژگی این زندگی می کرد: *Out of Place* که می توان آن را به **بی جایی شده یا ناکجایی** ترجمه کرد. معنای این عنوان در حقیقت در دردی نهفته است که سعید از هویت های چندگانه خود (عرب بودن، مسیحی بودن، فلسطینی بودن، امریکایی بودن) می کشید و در عین حال غنایی که این هویت ها به او می بخشید. او خود را همواره کمی در جایی احساس می کرد که نباید در آنجا باشد و همواره حسرت جایی را می خورد که باید در آنجا می بود اما نمی توانست باشد. در کودکی بارها و بارها این احساس را در سفرهای بی پایانش میان تکه های گوناگون خانواده در کشورهای مختلف در خود می یافت. اولین کتاب سعید «ژوزف کنراد و افسانه اتویوگرافی» بود که در آن او شروع به کشف برخی از مواردی کرد که به نظریه هایش در زمینه فرهنگ و امپریالیسم منجر شد. کتاب دومش تحت عنوان «اولیات» آزمونی از الهام ادبی یعنی شیوه زندگی یک نویسنده است که سعید آن را «نو و عادی» نامیده است. جان لئونارد که این کتاب را در روزنامه نیویورک تایمز مورد بررسی قرار داده از آن به عنوان کتابی «مؤثر و بانفوذ» ستایش کرده است. سعید در یکی کتاب های اخیرش تحت عنوان «فرهنگ و امپریالیسم» مدعی شد که رمان نویسان قرن نوزدهم و قرن بیستم انگلیس حتی نویسندگان غیرسیاسی چون جان آستین مشروعیت فرهنگی برای استعمار فراهم کرده اند. سعید معتقد بود که نویسندگانی همچون ای.ام. فارستر، ژوزف کنراد و یارد کیپلینگ در یک «فرایند رمان نویسی» درگیر شده اند که هدف اصلی آن طرح پرسش های بیشتر، بازداشتن نظر یا جلب توجه نیست بلکه هدف آن کم و بیش حفظ جایگاه امپراتوری است. کل زندگی کاری سعید تجربه او در شرق و غرب را تشکیل می دهد. تولیدات ادبی سعید در سال های آخر عمرش بیش از پیش سیاسی شد. او در سال ۱۹۷۹ کتاب «مسئله فلسطین» و دو سال بعد از آن «پوشش دهنده اسلام» را منتشر کرد که در آن سعی کرده نشان دهد چگونه غربی ها عرب ها را «معادل مشکل، بی ریشه، بی مغز و مشکل بی جهت» معرفی کرده اند. او در سال ۱۹۷۹ در کتاب «مسئله

فلسطین» نوشت: «از لحاظ آماری و تعداد افرادی که کشته شده اند و سرمایه هایی که نابود شده به طور مطلق هیچ گونه تناسبی بین آنچه صهیونیسم نسبت به فلسطینی ها انجام داده با آنچه در مقابل فلسطینی ها به خاطر مقابله به مثل با صهیونیست ها انجام داده اند وجود ندارد.» کتاب سعید تحت عنوان «سیاست خلع ید» است که انتقاد او از ایستارهای غربی در مورد فلسطینی ها را گسترش داده ، اما او همچنین در این کتاب رهبری فلسطین را به عنوان رهبری هرزه و فاسد نشان داده است. در دنیای ادبیات و روشنفکری ؛ خاصه نقد ادبی ، ادوارد سعید ، نامی بسیار شناخته شده و صاحب امضاست. این روشنفکر فلسطینی الاصل آمریکایی با کتابهایی چون مساله فلسطین ؛ جهان ، نقد ، منتقد و روشنفکر کیست در میان خوانندگان اعتباری قابل توجه برای خود دست و پا کرده است.

بی جا شده یا نا در کجا : کتاب «بی در کجا» نوشته ی ادوارد سعید به ترجمه ی علی اصغر بهرامی

کتاب مورد نظر یک اتوبیوگرافی ویژه است از زندگی و طرز شکل گیری هویت و تفکر انتقادی ادوارد سعید تحت عنوان بی در کجا. سعید در سال ۱۹۳۵ میلادی در اورشلیم متولد شد از مادری لبنانی تبار و پدری فلسطینی. ولی عمده زندگی و نشو و نما ی او قبل از مهاجرت «شخصی» به ایالات متحده ، در قاهره و آنگونه که خود می نویسد تابستانها در یکی دیر .یکی از بیلاقات بیروت .گذشت. بی در کجا اما نقبی ست بی رحمانه بر اینکه ادوارد سعید به عنوان یکی از روشنفکران برجسته زمانه خود کیست و کجایی است و سرچشمه شکل بندی نهایی شخصیت و بود وی از کجاست. این کتاب سرگذشتنامه ی ادوارد سعید و به قلم خود اوست. از ویژگیهای مهمی که باعث جذابیت این کتاب شده اینست که نوشتن این کتاب در دورانی آغاز و به اتمام رسید که ادوارد سعید در اوج شیمی درمانی ها و رنج کشیدنهای ناشی از سرطان خون بود. ارتباطی پنهان بین فصول مختلف کتاب با فراز و فرود بیماری او وجود دارد. دست نوشته های این کتاب در سال ۱۹۹۸ توسط ادوارد سعید به پایان رسیده است. «بی در کجا» سرگذشتنامه ی روشنفکری مسیحی عرب تبار فلسطینی مصری آمریکایی است. کسی که در همه اینجاها بوده و انگار در هیچ کجا نبوده است. غریبی که با اینهمه موطن باز احساس غربت و بیگانگی رهاش نمی کند.

«همه جایی» و «هیچ جایی» دو مفهوم اصلی و اسطوره ای زندگینامه ی خودنوشته ی ادوارد سعید است. ما با او در سرزمینهای فلسطین ، لبنان ، مصر ، آمریکا همسفر می شویم و در نهایت در می یابیم که او همچنان بی در کجا باقی مانده است. سراسر کتاب نشاندهنده ی

علاقه و توجه ی بی حد و حصر ادوارد سعید ، به توصیف و تجزیه و تحلیل زندگی و رفتارهای پدر و مادرش است. در پایان کتاب ما همانطور که با سرگذشت پر تب و تاب ادوارد آشنا می شویم به همان اندازه **(بلکه بیشتر)** با زندگی ، دغدغه ها و رفتارهای پدر و مادرش نزدیک شده ایم. قسمتی از کتاب به چگونگی شکل گیری مفاهیم جنسی در فرهنگ و جهان عرب اختصاص دارد. روند شکل گیری این مفاهیم در طی فرآیند جامعه پذیری بسیار شبیه به فرهنگ ایرانی\_اسلامی است. مفاهیمی که همواره به شکلی هراسان ، پُرانزجار ، آئینی ، کلیشه ای و همراه با سکوت و لب و دندان گزیدن فرا گرفته می شود. مفهوم ساده ی مثل «احتلام» چنان پر رمز و راز به فرد انتقال داده می شود که انگار با مفهومی آلوده به گناه و خطرناک روبرو شده ایم. سرگذشت فلسطین و چگونگی روند شکل گیری رژیم صهیونیستی در همه ی فصول کتاب بتدریج توضیح داده شده است. حساسیت او نسبت به اوضاع فلسطین و مسائل پیرامونی آن از این نکته ناشی می گردد که اورشلیم زادگاه ادوارد و ریشه ی اصلی او از نظر مکانی است. خانواده ی او بارها در نتیجه ی حملات و درگیریها ناچاراً دچار دربدری ، سرگردانی و گرفتاریهای عجیب و غریب شدند. این مسائل کافی بود تا انگیزه ی توجه ادوارد را فراهم آورد. اتو بیوگرافی ها بهترین منبع برای شناخت «زیست جهان» افراد هستند. نوع نوشتن ، زمان آن و همچنین تسلط نویسنده باعث شده مجموعه ای فراهم شود که بنحوی موثر بتوانیم به «زیست جهانی» که ادوارد سعید در آن متولد شده و رشد یافته نزدیک شویم. بعد از آخرین جملات کتاب انگار با او در سفر زندگی همراه بوده ایم و با غمها و شادیهایش همنشین شده ایم. سعید به وضوح به یاد می آورد که در میان مسلمانان فلسطین و لبنان و مصر یک بیگانه مسیحی بود و در میان آمریکایی ها و اروپایی های ساکن سرزمین مصر و نیز مدارس که در آنجا تحصیل کرده. یک عرب ، اهل سرزمینی که وادی آتش و جنگ در خاور میانه به شمار می رود و تلاش سعید در بی در کجا معطوف به جستجوی ریشه های آوارگی و دربدری و بی وطنی و طرد است. حکایت غربت انسانی که به اجبار از یک خاک برکنده می شود ولی در هیچ خاک دیگری قرار نمی یابد و در این جستجو سعید بدون رودربایستی به سراغ کسانی می رود که در سالهای اولیه عمر در ذهنیتش رسوخ کرده اند و حضوری بلافصل و سنگین دارند ؛ پدر که همواره می خواهد خود را یک شهروند ایالات متحده نشان دهد و از سعید جوان و خواهرانش می خواهد این مساله را هرگز فراموش نکنند ؛ مادر که همواره مسیحی مومن ماندن را در گوش وی زمزمه می کند ؛ معلمین طاق و جفت مدارس انگلیسی زبان که سعید را عربی می شناسند با پدری متمول و آمریکایی و تمام وابستگی های احتمالی قومی و نیز شلوغ کاری ذاتی وی. بر اینها بیفزایید اجبار به زیست در فضایی متضاد و سرشار

از تنش را که سعی می شود به هر نحو ممکن ، زندگی در آن برای سعید جوان طبیعی و آرام جلوه نماید. نتیجه اما رسیدن به این باور است که بی در کجایی حکایت و سرنوشت و غم و غربت انسان است ، انسان قرن بیستمی اهل خاورمیانه که ملغمه ای پیچیده است از کمونیسم ، توتالیتاریسم ، استبداد ، جنگهای اول و دوم جهانی ، جنگ سرد ، میلیتاریسم ، تکنولوژی غرب و جهانی شدن و خزعلاتی از این نوع. نثر سعید آهنگین ، روان و پخته است با ضرباهنگی منظم و فاخر بی هیچ سخته یا سکونی در ادای کلمات ؛ که این همه البته مرهون ترجمه خوب علی اصغر بهرامی است. کتاب از فراوانی اغلاط چاپی رنج بسیار می برد که نه درخور نام نویسنده ای در قواره ادوارد سعید است و این البته در اکثر موارد بر خواننده سنگین تمام می شود. بی درکجا اولین بار در سال ۱۳۸۱ به قیمت ۳۱۰۰ تومان توسط انتشارات ویستار به حلیه طبع آراسته شده است او در بخشی از کتاب این احساس را این گونه بیان می کند:

هیچ چیز در زندگی برای من دردناک تر و به گونه ای متناقض پرشور تر از جا به جایی های بی شمار در کشور ها ، خانه ها ، زبان ها و محیط های مختلف نبود. همه این جا به جایی ها بودند که در طول سالیان سال مرا در حرکت نگاه می داشتند. با تحلیل این وضعیت به این نتیجه رسیدم که در من ترسی پنهان اما ناگزیر از آن وجود داشت که دیگر هرگز به آن مکان یا موقعیت باز نگردم. اما بعدها کشف کردم که برغم آن ترس ، من همواره خود شرایط عزیمت را برای خویش فراهم کرده و در نتیجه به گونه ای ارادی به این هجرت ها تن در داده ام. این دو احساس متناقض ظاهرا به صورتی قاطعانه برای ضرب آهنگ زندگی من ضروری بوده اند و به شکل هرسناکی از هنگام بیمار شدنم ، شدت یافته اند چیزی در ناپیدایی کسی که می رود ، در این واقعیت که جای دیگران برای او و جای او برای دیگران خالی خواهد بود و همچنین از این حس عمیق و نظام مند که او باید به تبعید و جدایی از همه چیزهایی که برایش آرامش بخش بوده اند تن در دهد ، در شما نیاز به رفتن را می پروراند و شما را به نوعی خلسه فرو می برد. و بهر سو ، ترس بزرگ در هنگام رفتن باقی می ماند و شما خود را رها شده می بینید ، هر چند خودتان باشید که می روید با این وصف گاه این احساس را دارم که جریانی از حرکت های چندگانه هستم. اما این احساس را نسبت به این فکر دیگر که گویی یک من استوار ، یعنی هویتی که بسیاری از ما آنقدر به آن اهمیت می دهیم ، ترجیح می دهم جریانی های مخالفی که در زندگی داشته ام در نهایت به من آموخته اند که موجودی حاشیه ای کمی کنار کشیده باشم. (ترجمه از متن فرانسه به وسیله نگارنده).

تأثیر در انسان شناسی (شرق شناسی): نفوذ قدرتمند سعید در انسان شناسی بیش از هر چیز به کتاب کم نظیر او شرق شناسی بر می گردد. انسان شناسی همواره از نوعی گذشته استعماری در رنج بوده است زیرا هرگز نتوانسته است از یاد ببرد که در نیمه قرن نوزده دولت های اروپایی عمدتاً برای اهداف سودجویانه خود در مستعمرات بود که این رشته علمی را تقویت کرده و میدان های تحقیق گسترده ای را در اختیار پژوهشگران آن قرار دادند. با این وصف خوشبختانه اکثریت قریب به اتفاق انسان شناسان توانستند بسیار زود با قدرت های استعماری فاصله بگیرند و در همه جا در حد توان خود تلاش کنند بیش از هر چیز به حفظ میزات های فرهنگی بومیان و کمک به آنها برای زندگی در شرایط مورد خواست خود آنها دست یازند. این امر بدون شک یکی از مهم ترین نقاط تمایز انسان شناسان از شرق شناسان است که عموماً نگاهی شیئی گرا به پدیده ای خود آن را شرق نامیده‌اند می انداختند (وهنوز نیز متأسفانه در بسیاری موارد می اندازند). سعید در کتاب خود بیش از هر چیز بر آن است که نشان دهد شرق شناسی شیوه ای از اندیشه است که در آن اصل بر یک تفاوت گذاری و تمایز هستی شناختی و شناخت شناختی میان شرق و غرب بنا شده است و به گروه بزرگی از نویسندگان، از جمله شاعران، رمان نویسان، فیلسوفان و نظریه پردازان سیاسی و دیوان سالاران امپراتوری سرایت کرده است (Orientalism ۱۹۸۰). شکی نیست که شرق شناسی پیشینه ای باستانی دارد که به یونان باستان می رسد، اما باید میان آنچه در تمدن یونانی درباره تمدن دیگری یا بربرها پنداشته می شد و گویای نوعی بیگانه گرایی (Exotism) بود که کمابیش تا امروز نیز باقی مانده است، و شرق شناسی جدیدی که از قرن هجدهم و همراه با رشد و توسعه اروپا و فرایند به استعمار کشیدن جهان به وسیله اروپا آغاز شد فاصله گذاشت. اروپایی که با جهان بیرون از خود روبرو می شد، اروپایی بود که عمدتاً از چند قدرت بزرگ نظامی (فرانسه، انگلستان، هلند، پرتغال) تشکیل می شد و از همین زمان برخورد اروپا با جهان بیرونی برخوردی بود سراسر پرتضاد و ضربه ای که نه فقط بر روند رشد و حیات جوامع غیر اروپایی وارد شد بلکه ضربه ای به حیات خود اروپا. اروپا دیگر نمی توانست به خود و به دیگری چون گذشته بیاندیشد. از این رو برخورد با شرق از همان آغاز تضادی دوگانه را در اروپا به وجود آورد از یک سو تحقیر یعنی پست شمردن غیر اروپایی ها و قرار دادن آنها در موضعیت بدوی و در نقطه صفر تاریخ و پنداشتن آینده ای خیالین برای آنها که همان حال اروپا باشد و از این رو پنداشتن حرکت توسعه طلبانه اروپایی ها به مثابه یک حرکت عمرانی و از سوی دیگر تحسین غیر اروپاییها به داشتن حیانی هماهنگ با طبیعت به برخورداری از



خوشبختی بیشتر به دلیل دوری آنها از طبیعت و پیشرفت کاذب اروپایی که در شهر نشینی و تمدن تبلور می یافت که البته هر دو رویکرد به رغم ظاهر متناقضشان به نتیجه یکسانی می رسیدند که پست تصور کردن شرقی بود که به قول ادوارد سعید، خود آن را ابداع کرده بود، هر چند برخلاف ابداعی بودن این پدیده، رابطه با سرزمین هایی که آن را تشکیل می دادند رابطه ای ابداعی نبوده و در یک سلطه و استیلای سودجویانه متبلور می شد. در نهایت سعید بیش از هر چیز بر خطر نهفته در گرایش تقلیل گرا (*Reductionist*) در شرق گرایی تاکید می کند که در دوران مدرن و پسا مدرن تشدید می شود. یکی از جنبه های بسیار رایج در جهان پسا مدرن و الکترونیک به باور سعید در آن است که تلاش گسترده ای برای قالب سازی با حرکت از پنداره شرق انجام می گیرد. در این قالب سازی ها می بینیم که پنداره هایی چون عرب، مسلمان، تروریست و ظاهر می شوند که در تمامی آنها پیش داوریهای تاریخی که در ذهنیت اروپایی نسبت به شرق وجود دارد خود را متبلور ساخته و به سیاه و سفید کردن ساده پندارانه جریان های فکری و واقعیت های سیاسی امکان می دهند تا نتایج لازم سیاسی از آنها گرفته شوند. در میان کتاب های معاصر در این حوزه هیچ کتابی تاثیر شرق شناس را در روشن کردن و کمک به تبیین دیدگاه های اخلاقی انسان شناسی نداشته است و شاید تنها بتوان در اینجا از کتاب روشنگر طلال اسد: انسان شناسی و رویارویی استعماری (۱۹۷۴) (*Anthropology and colonial Encounter*) در این حوزه سخن گفت. سرگذشت نامه ادوارد سعید نیز بی شک می تواند منبعی غنی برای درک چگونگی برخورد و تاثیر متقابل فرهنگ ها و لایه های گوناگون فکری و تمدنی بر یکدیگر از خلال یک زندگی پربار و پرشور باشد کتاب عنوان شرق شناسی که تقریباً یگانه متن تئوریک موجود در زبان فارسی در خصوص این رشته از مطالعات است؛ گرچه ترجمه بسیار بد و مغلوط متن ادوارد سعید، کتاب را از اندازه های حقیقی اش دور کرده و در بسیاری از موارد متن را دشوار اشکال کرده است. اما آخرین کتابی که ادوارد سعید نوشته نه در حیطه ادبیات و نقد ادبی است نه در خصوص دریافتهای جدید سعید از مقوله شرق شناسی و نه در باب آرای تقریباً جنجالی وی در مورد حادثه ۱۱ سپتامبر. این کتاب در ژورنال کتابخانه توسط ریچارد کوچوووسکی به عنوان «یک کشف استادانه از معنای مدرنیسم» مورد ستایش قرار گرفت و جایزه «لیونل تریلینگ» کلمبیا را در سال ۱۹۷۶ از آن خود کرد. کتاب بعدی او «شرق شناسی» بود که در بردارنده این نظریه است که شرق و به ویژه جهان عرب توسط خیالبافی غربی ها به عنوان مجموعه ای از کلیشه های ذلت آمیز و واپسگرا ایجاد شده است. شرق شناسی «سعید را به یک چهره پرنفوذ در دانشگاه های آمریکا و اروپا و به عنوان قهرمانی برای عده زیادی به ویژه دانشجویان

چپ جوان دوره های کارشناسی تبدیل کرد که «شرق شناسی» را به عنوان یک منشور روشنفکری و سند بنیانگذاری این رشته که به مطالعات مابعد استعماری معروف شد، محسوب می کردند. نظریه ای که او در کتاب «شرق شناسی» ارائه داد این است که غربی ها شرق را شهوت پرست، فاسد، شرور، تنبل، مستبد و مرتجع تصور می کنند تا قدرت سیاسی خود را افزایش دهند. سعید در «شرق شناسی» نوشت: ارتباط بین غرب و شرق رابطه قدرت و تحمیل درجات متفاوتی از یک سیطره پیچیده است». جوهره بحث سعید این مفهوم بود که اساساً هیچ گونه معرفت عینی و بی طرف در مورد آسیا و به ویژه جهان عرب وجود ندارد. از دیدگاه او، هرگونه مطالعه و بررسی شرق توسط غربی ها به پیشداوری نظام مند در مورد جهان غیر غربی که آن را به مجموعه ای مبتذل تبدیل کرده محدود شده است. سعید نوشت: «هر اروپایی در مورد آنچه در خصوص شرق می تواند بگوید، یک نژادپرست، یک امپریالیست و تقریباً به طور کامل قوم مدار است.» این دیدگاه بدون چالش باقی نماند، حتی کارشناسان خاورمیانه که می دانستند در این کتاب مطالب صحیح زیادی وجود دارد، بسیاری از نظریات آن را به عنوان نظریات اغراق آمیز، مبالغه گونه و ساده انگار رد کردند. این ایده که به نظر می رسد ریشه در احساس تعلق خود سعید به مردم محروم دارد این است که غرب شرق را به عنوان راهی، برای اعمال قدرت استعمارگر بر مستعمره اختراع کرده است. سعید تحت تأثیر اندیشمندان فرانسوی همچون فرانسیس فانون، میشل فوکو و کلود لوی اشتراوس یکی از اولین دانشمندانی است که چنین مفهومی از فرهنگ و قدرت را به جامعه دانشگاهی آمریکا معرفی کرد. از چشم غربی ادوارد سعید با کتاب شرق شناسی مشهور است سعید می گوید: "شرق شناسی واژه ای عام است که من برای توضیح تماس و نزدیکی غرب به شرق در استخدام درآورده ام. شرق شناسی، سیستم انتظام یافته ای است که شرق از طریق آن به عنوان موضوعی برای آموزش، کشف، تمرین و مهارست، مورد تماس غرب قرار گرفته و هنوز هم می گیرد".

اسلام به چشم اروپا و غرب سراسر یک تهدید می آید. امروز این بیش از هر زمانی جلب توجه می کند، چون از یک طرف رسانه ها برسر آنچه ظهور، برگشت یا احیای اسلام می نامند اتفاق نظر و خبر زیادی دارند، و از طرف دیگر، بخش هایی از دنیای اسلام فلسطین، ایران، افغانستان که توسعه تاریخی متفاوت و نابرابری را گذرانده اند، به سلطه سنتی غرب (به ویژه آمریکا) گردن نگذاشته اند. نظرات متخصصین و رسانه ها در این مورد تقریباً شبیه هم است. جامعه روشنفکری و سیاسی ایالات متحده نه تنها تلاشی برای اصلاح یا حتی مخالفت با تصویر زشت اسلام به عنوان تهدید نکرد، بلکه این تصویر را تایید و بزرگ کرد. از "هلال بحران"

برژینیسکی تا "بازگشت اسلام" برنارد لوپس ، همه با تصویری که رسم شده هم سو هستند. "اسلام" آنگونه که "ما" می شناسیم به معنای پایان تمدن است. اسلام ضد بشر ، ضد دموکراسی ، ضد یهود و غیرمنطقی است. اندیشمندان دانشگاهی که عمر حرفه ای شان را صرف مطالعه اسلام کرده اند یا با کمال میل هم دست وضع موجود شده اند ، یا اگر ساکت مانده اند ، منزوی شدنشان در جامعه فرهنگی این نکته را تأیید می کند که دست کم در ایالات متحده هیچ بخشی از سیاست ، هیچ بخش مهمی از فرهنگ و هیچ بخشی از کل جامعه نمی تواند با دنیای اسلام احساس نزدیکی همدلانه بکند. از طرف دیگر ، کشورهای جهان سوم همه سرگرم تماشای برنامه های تلویزیونی آمریکا هستند و حتی در موارد زیادی که اخبار در مورد خود جهان سوم است ، کاملاً به چند آژانس خبری وابسته هستند که اخبار خودشان را از آنها بشنوند. جهان سوم ، به طور کلی ، و کشورهای اسلامی به طور خاص از منبع خبر تبدیل به مصرف کنندگان خبر شدند. شاید بتوان گفت برای اولین بار (با چنین مقیاسی) در تاریخ ، دنیای اسلام درباره خودش از طریق تصورات ، تاریخ و اطلاعاتی که در غرب تولید می شود می آموزد. برای ترسیم تصویری کامل تر باید در نظر گرفت که دانشجویان و اندیشمندان در دنیای اسلام برای آنچه به نام مطالعات خاورمیانه جریان دارد هنوز به کتابخانه ها و موسسات آموزشی اروپایی و آمریکایی محتاجند (به عنوان مثال در نظر بگیرید که یک کتابخانه به درد بخور از کتابهای عربی در سرتاسر دنیای اسلام وجود ندارد) و این حقیقت که انگلیسی زبان جهانی است و عربی نیست ، و نیز این حقیقت که اکنون جهان اسلام در حال تولید انبوه مدیرانی است که اساساً بومیان فرودستی هستند که اقتصاد ، تاسیسات دفاعی و عقاید سیاسی شان را مرهون سیستم جهانی مصرف کننده بازاری هستند که کنترلش دست غرب است. اسلام همینقدر هم که تا الان شناخته شده ، با شکلی که رسانه های جمعی به آن داده اند شناخته شده است: رادیو ، فیلم و تلویزیون ، کتاب ها ، مجلات و رمان های پرفروش. این تصویر مشترک از اسلام در مجموع تصویر ناامیدکننده و گمراه کننده ای است. در این تصویر آیت الله خمینی ، سرهنگ معمر قذافی ، شیخ احمد زکی یمانی و تروریست های فلسطینی در جلوی تصویر مشهورترین چهره ها هستند ، در حالیکه پس زمینه را تصوراتی مبهم (ولی بسیار ترسناک) در مورد جهاد ، برده داری ، فرمانبرداری زنان و خشونت غیرمنطقی همراه با بی بند و باری جنسی شلوغ کرده است. اگر از یک غربی عادی باسواد بخواهید که یک نویسنده یا موزیسین یا روشنفکر اسلامی یا عربی نام ببرد ، شاید در جواب اسمی مثل خلیل جبران بشنوید ، اما چیز دیگری نخواهید شنید. به عبارت دیگر تاریخ ، فرهنگ و جامعه اسلامی جز به شکل های بی سر و تهی که رسانه ها رایج کرده اند وجود ندارند. همانگونه که

هربرت شیلر گفته است تصاویر تلویزیونی ، واقعیت را آنقدر آنی و ناپیوسته نشان می دهند که با انسجام تاریخی بشر نمی خواند. بنابراین اسلام به جماعت شمشیر چرخان تامین کننده نفت کاسته می شود یا به گفته های این یا آن رهبر اسلامی که در آن لحظه دم دست ترین سپر بلا شده کاهش می یابد. چه می توان کرد؟ در وهله اول باید از تلاش برای تغییر ، اصلاح ، زیباتر و خواستنی تر کردن تصویر اسلام دست برداشت. چنین تلاش هایی به دام این عقیده می افتند که تصاویر کاهش یافته می توانند جایگزین واقعیتی بسیار پیچیده شوند. باید بین بررسی جدی دنیای اسلام و آنچه در رسانه ها و فرهنگ به عنوان اسلام قلمداد می شود ، تفاوتی جدی و سفت و سخت گذاشت. نمی توان در بین شرق شناسان سنتی یا برنامه های مطالعات خاورمیانه در دانشگاه های غربی امروز به دنبال کمکی برای تشویق بحث جدی پژوهشی درباره اسلام حتی به عنوان موضوع تحقیق دانشگاهی بود. ....تصور می کنم فقط در صورتی که از برجسب های سیاسی مثل "شرق" و "غرب" فراتر رویم می توانیم به حقیقت برسیم.

**تبعید ، حقوق بشر و مهاجرت روشنفکران :** ادوارد سعید؛ در باب تبعید و مهاجرت روشنفکران. همگان نیک می دانند که یکی از موضوعات محوری اندیشه سعید ، مسئله روشنفکر بوده است. او در این مقاله نیز به وجه دیگری از ابعاد این مسئله می نگرد. او این زمانه را ، عصر پناهنده ، انسان آواره و مهاجرت توده ای می داند. علی رغم دستاوردهایی که در علم و فرهنگ و ادب به واسطه تبعید در قرن بیستم حاصل شده ، از نظر سعید ، تبعید به گونه ای جبران ناپذیر غیر دینی و به گونه ای تحمل ناپذیر تاریخی است ؛ و چون مرگ منتها بدون رهایی غایی مرگ میلیون ها انسان را از غذای سنت ، خانواده و جغرافیا محروم کرده است. سعید چه می خواهد بگوید؟ او می گوید هر چند که بخشی از غذای ادبیات قرن بیستم را اشعار تبعیدیان به دوش می کشد اما باید توجه داشته باشیم که تبعید زیان هایی هم دارد و به قول خود او ، خلاف آمدهایی را نمایان می کند که عمق و شدتی منحصر به فرد به آن تجسم و دوام بخشیده است. دغدغه سعید در بیان چنین مسئله ای بی تردید ، «دغدغه هویت» Identity است و طرح مسئله نیز ضرورتا چالشی حقوق بشری است. تبعید ما را از هویت خویش دور می دارد و ناخودآگاه در ابعاد روانی و شخصیتی وجود ما رخنه کرده و از ما انسانی منزوی می سازد ؛ انسانی که احساس بیگانگی و احساس دور بودن از موطن او را به شدت دلتنگ می کند. انسانی که صداها و نواهای دوران کودکی اش را دیگر نمی شنود ، غذاهای سرزمین خود را دیگر نمی خورد و نمی تواند به دختران سرزمین خویش عاشق شود.

این انسان ، از سنتهای خویش محروم شده است. بنابراین سعید می گوید که باید به تبعید به عنوان مجازات سیاسی معاصر باید به گونه دیگری نگریست: «باید اول از همه جویش و ناباکوف را کنار گذاشت و به جای آنها به توده های غیرقابل شمارشی اندیشید که آژانس های سازمان ملل متحد به خاطرشان ایجاد شده اند. باید به فکر روستاییان پناهنده ای بود که هیچ امیدی به بازگشت به وطن ندارند و تنها چیزی که دارند ، کارت جیره و شماره آژانس است.» او راست می گوید. پاریس هر چند که پایتخت معروفی است اما تبعیدی های گمنام بسیاری در آن سالهای تنهایی اسفناکی را سپری کرده اند: ویتنامی ها ، الجزایری ها ، کامبوجی ها ، لبنانی ها ، سنگالی ها ، پرویی ها... و دیگران. پس هرچقدر هم که تبعیدیان در ایجاد نوعی از هویت جمعی در قرن بیستم سهمیم بوده اند ، در یافتن روزنی به سوی هویت فردی خویش همواره راهی نایمن را پیموده اند و بسیاری شان در بزنگاههای این راه پر نشیب خط سیر افق را گم کرده اند. یکی از اینان رشید حسین فلسطینی است که در این مقاله ذکری از او نیز رفته است. آری ، تبعید یک محاق است! و بعد ، سعید به رابطه ملی گرایی با تبعید می پردازد و آن را در قالب یک دیالکتیک هگلی مورد بررسی قرار می دهد. او با تشبیه ناسیونالیسم و تبعید به خدایگان و بنده هگل ، به تأثیرات متقابل این دو مفهوم اشاره می کند: «تمام ملی گرایی ها در مراحل آغازین خود از یک وضعیت دوری و بیگانگی ایجاد می شوند...» سپس با اشاره به مفهوم ملکه ، پی بر بوردیو می گوید: «ملی گرایی های موفق به موقع خود ، حقیقت را انحصاراً از آن خود می سازند و کذب و فرودستی را به بیگانگان نسبت می دهند...» در مرز میان «ما» و «بیگانگان» قلمرو پر مخاطره «عدم تعلق» قرار دارد. عدم تعلق نیز روی دیگر سکه محرومیت از هویت است. ملی گرایی مربوط به گروهها است اما اثرات تبعید همواره بر فرد مترتب می شود. تبعید به نوعی احساس تنهایی و محرومیت ناشی از نبودن با دیگران در محل سکونت گروهی است. یک تبعیدی همیشه حس طفیلی بودن دارد ؛ یک میهمان ناخوانده که هیچ تناسبی با فرهنگ و رسوم و باورها و رفتارهای اجتماعی تبعیدگاه خویش ندارد. به او همیشه با نگاه غریبه و «دیگری» نگریسته می شود. از نظر پلیس او همیشه در مظان اتهام است. پناهندگان و تبعیدیان از اولین مظنونین جرایم عمومی هستند. چه کسی تاب تحمل این را دارد که عمری مورد سوء ظن همگان باشد. حتی همسایه نیز به او به چشم یک «بیگانه» نگاه می کند. مسلم است که در چنین وضعی حق آرامش روانی نیز از فرد سلب می شود. فکر می کنم اکنون این پرسش تقریباً در ذهن شما نقش بسته باشد که اساساً آیا تبعید مجازات «مناسبی» است یا متعلق به دوره های پیشین حیات بشر است و چون شکنجه و اعدام باید از گردونه کیفرها خارج شود؟ به هر رو نمی توان به آسانی منکر این قضیه شد که

تبعید از غم انگیزترین سرنوشت ها ست. به قول سعید ، همیشه میان ایده تبعید و وحشت از جذامی بودن ، نجس اجتماعی و اخلاقی بودن ، یک پیوستگی و این همانی برقرار بوده است. به نظر می رسد در روزگار نو ، تبعید از حالت فردی به کل اجتماع نیز تعمیم یافته به نحوی که ما «جوامع در تبعید» هم سراغ داریم (نمونه فلسطین). گاه نیز جنگ و گرسنگی و بیماری باعث خروج جمعی انسانها از موطن شان شده است (نمونه آرامنه بعد از تهاجم ترکها). تبعیدی در یک حالت برزخ زندگی می کند ؛ نه کاملا یکپارچه در مکان جدید و متعلق به آنجاست و نه کاملا از بند مکان قدیم آزاد شده است و همین مسئله ، تبعید را تا حد یک مجازات ضد انسانی به پایین می کشد. آیا نباید به فکر تمهیدی برای لغو مجازات تبعید بود ؟ در ظاهر امر ، تبعید مجازاتی است که نه چون مجازات مرگ حاوی ترس و دردی عمیق باشد ، و نه مجازاتی به سان زندان است که بیم محرومیت از آسمان و انسانها و روزنامه ها در آن نهفته باشد. تبعید در ظاهر خود نه پلشتی های شکنجه را دارد و نه اضطراب کار اجباری و هم قطار شدن با جانیان را. تبعید ، پیوند فرد را با سرزمین خویش می گسلد. همیشه این نگرش هم هست که آسمان همه جا آبی است. اما در درون خویش ، تبعید ، خلأیی دهشتناک است. غربت و فراق دست کمی از زندان ندارد. تبعید یک وضعیت وجودی گسسته است. تبعیدی از ریشه های خود ، سرزمین خود و گذشته خود جدا شده و در جایی دیگر رها می شوند و بعد باید تازه آغاز کنند به ساختن یک زندگی نو و دوباره و چه چیزی دشوارتر از این ؟ سعید دیدگاه جالب دیگری هم دارد. او با اشاره به قضیه فلسطین می نویسد: «... چه چیزی می تواند سازش ناپذیر تر از تعارض میان یهودیان صهیونیست و اعراب فلسطینی باشد؟ فلسطینی ها احساس می کنند که تبعیدی های شهره آفاق ، یعنی یهودیان ، آن ها را تبدیل به تبعیدی کرده اند. اما فلسطینی ها این را هم می دانند که حس هویت ملی خودشان در محیط اجتماعی فرهنگی تبعید پرورش یافته است...» اینجا اتفاق شگفت انگیزی می افتد: تبعید شدن توسط تبعیدی ها ؛ دلیلی بر مدعای فوکو و نیز تئوری دیرینه غلبه حاشیه بر متن. اکنون هم فلسطینیانی که در حاشیه قرار گرفته اند ، روزی به متن هجوم خواهند آورد. آنان چه کسانی را تبعید خواهند کرد؟ تبعید نیاز انسان به ریشه دار بودن و احساس هویت کردن را نفی می کند. همه انسانها حق دارند آزادانه در جهان بروند و بیایند و نیز محق اند که در موطن خویش بزیند و بمیرند. و سرانجام این پرسش باقی می ماند که تبعید به رغم این همه فشار روحی و روانی که بر فرد مترتب می کند ، چگونه از سویی دیگر عامل شکوفایی استعدادها و توانایی ها می شود؟ ویکتور هوگو ، جیمز جویس ، تئودور آدورنو ، ولادیمیر ناباکوف ، ایوان

تورگنیف و دیگران چگونه در پس پشت آوار تبعید، چونان ققنوسی از خاکستر زاده شدند؟ این پرسشی است که در کنار پرسش دیگر «تبعیدی چگونه حق خود را می تواند باز ستاند؟»

**دلبسته اومانيسم :** میراث روشنفکرانه ادوارد سعید ، اساسا میراثی سیاسی به شمار می رود. به خاطر شهامت فوق العاده سیاسی اش ، به خاطر آنکه در راه اهداف آزادی فلسطین پی در پی ، دل شجاع او در هم می شکست ، به علت آنکه بسیاری از آثار مشهور و شناخته شده اش پیگیر اندیشه مندانه مضامین و مبارزه جویی هایی سیاسی از این دست است و از آنجا که این همه در نثری بیان می شود که نیروی برانگیزنده اش به نمایش گذاشتن کنش سیاسی است نه تنها در تصور همگان ، یحتمل در دیدگاه پژوهش های دانشگاهی نیز میراث روشنفکرانه او ، سیاسی خواهد بود. این امر اجتناب ناپذیر است و شاید هم همین گونه می بایست باشد. اما کتاب حاضر ، آخرین کتاب کاملی که او نوشته است [و پس از مرگ او منتشر شده] به ما اجازه می دهد که در زمینه فلسفی گسترده تری ، در اندیشه اومانيسمی او به این میراث بنگریم اومانيسم شاید تنها واژه با پسوند «ايسم» بود که ادوارد سعید ، به رغم آنکه در چند دهه گذشته نظریه ادبی با تحولات پیشگامانه آن را واهی و بی اساس جلوه می داد ، با آرمان های سرکش خویش پذیرایش بود. این کتاب حاصل گفتارهای درسی ادوارد سعید در دانشگاه کلمبیا است که نخست توسط جان اتن کل ، برای چاپ در نشر دانشگاهی کلمبیا تدارک دیده شده بود این کتاب ترکیبی است از جستارهای سیاسی ، اشارات زندگی نامه ای ، بررسی های فرهنگی ، تلمیحات تاریخی و مذهبی خاورمیانه ای ، رویارویی با اندیشه نومحافظه کاران آمریکایی ، مخالفت با طراحی جنگ و کشتار در لباس پیشگیری از تروریسم ، استدلال های تازه و منصفانه درباره سرزمین محبوبش فلسطین ، اندوه یادهای تبعید و آوارگی در جامعه مصرف و سرمایه ، اندیشه سازی و «بی اندیشه» سازی همگانی توسط رسانه های جمعی ، اداکردن حق مطلب درباره «آرمانشهرهای فرهنگی» امروزی و به ویژه دانشگاه های آمریکایی و از همه بالاتر ، پرداختنی مثال زدنی به نقد ادبی در قالب مقدمه ای بر یکی از امهات این رشته ، محاکات ؛ بازنمای واقعیت در ادبیات غرب اثر اویرباخ آلمانی که در دوران تبعیدش از آلمان نازی در ترکیه نگاشته شده است. آکیل بیلگرامی ، استاد فلسفه در دانشگاه کلمبیا و سرپرست کتاب هایی با دورنمای فلسفی ، علاوه بر پیشگفتارهای توأم با اندوه که در مرگ ادوارد سعید نگاشته که ترجمه آن در ابتدای کتاب حاضر آورده شده ، به صورتی ویژه نظر خود را درباره این کتاب در حاشیه چنین آورده است ؛ «در تغییری ریشه ای و از نظر سیاسی به شدت تهاجمی شده فضایی که ایالات متحده و به درجاتی متفاوت بقیه جهان را پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ قرار گرفته است ، مسئله فرهنگ های متکثر گوناگون که بتوانند هماهنگ و

خلاق در کنار یکدیگر همزیستی مسالمت آمیزی داشته باشند چیزی در حد «داستان های شگفت» می نماید. آیا در این زمانه دشمنی ها و هجوم ها و پرخاش ها اصول مردمسالاری و ارزش های انسانگرایانه چیز بی ربطی هستند؟ آیا این همه، خیالپردازی های آرمانشهرگرایانه است؟ یا آنکه بیش از همیشه ضرورت و فوریت پیدا کرده اند؟ سعید که عمری دلبستگی به اومانيسم را پشت سر گذاشته، به گفته بیلگرافی، معتقد است که خودآگاهی بدون انتقاد از خود، بدون آگاهی حاصل از مطالعه و تجربه ورزی درباره سایر آدم ها، سنت ها و اندیشه ها امری دست نیافتنی است. دیوید شیپلر در بررسی این کتاب در روزنامه نیویورک تایمز نوشت: «خواندن کتاب های سعید مانند ساعت ها فریاد بی پایان است و درک پیام های آرام و پرمغز او گوش های سالم و مشتاق می طلبد تا بتواند ملودی های اساسی را که در لوای ضربات شدید ناهماهنگ نواخته می شود بشنود.» ریچارد برنستین در مقاله زیر که متن اصلی آن به انگلیس بوده به تشریح زندگی علمی و سیاسی این متفکر پرداخته است. **از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۱** او عضو غیرپیوسته شورای ملی فلسطین که پارلمان در تبعید محسوب می شد، بود. هر چند اکثر اعضای کنفرانس ملی فلسطین به یکی از سازمان های اصلی فلسطینی و عمدتاً به سازمان آزادیبخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات وابسته بودند، اما برخی از آنها عضو سازمان های کوچکتر همچون جبهه معروف آزادیبخش فلسطین بودند. ادوارد سعید در سال **۱۹۸۹** به دنیسا اسمیت از مجله نیویورک گفت: «**وضعیت فلسطین همچون وضعیت یک قربانی است**». اینگونه اظهارات او را در مرکز بحث های جاری در خاورمیانه قرار داد او گفته است: آنها (فلسطینی ها) محروم هستند و آنچه آنها از طریق خشونت انجام می دهند قابل درک است. اما آنچه اسرائیلی ها در خصوص کشتار گسترده فلسطینی ها انجام می دهند استمرار محرومیت وحشتناک و ناعادلانه مردم فلسطین است.» ادوارد سعید یک شخصیت کاملاً شناخته شده در نیویورک، یک شرکت کننده فعال در بحث های مربوط به خاورمیانه و یک حامی جدی مردم فلسطین بود. سال هایتمادی او یکی از حامیان سرسخت عرفات بود و او را «**رهبر یک جنبش ملی و عمومی واقعی با هدف کاملاً مشروع خودمختاری برای مردمش**» نامیده بود. اما ادوارد سعید پس از قراردادهای **۱۹۹۳** اسلو بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین به یکی از منتقدین سرسخت عرفات تبدیل شد و معتقد بود که این موافقتنامه نه سرزمینی به فلسطینی ها می دهد و نه کنترل بر آن سرزمین را. در سال های پس از امضای قرارداد اسلو، ادوارد سعید معتقد بود که تأسیس دولت های جداگانه فلسطینی و اسرائیلی هیچ وقت عملی نخواهد بود. او با درک این که احساسات دو طرف علیه شکل گیری چنین دولت هایی است از تشکیل یک دولت واحد دو ملیتی به عنوان بهترین راه حل نهایی



برای مسئله فلسطین حمایت کرد. او در سال ۱۹۹۹ در مقاله ای در روزنامه نیویورک تایمز چنین نوشت: «هیچ آشتی صورت نخواهد گرفت مگر هر دو گروه از مردمان عرب و یهودی اسرائیل درک کنند که وجود آنها یک واقعیت غیر مذهبی است که باید با آن با چنین شیوه ای رفتار نمایند.» از انتقاداتی که از سوی یهودیان و دیگران بر سعید وارد می شد این بود که او در محکوم کردن اقدامات خاص تروریستی گروههای فلسطینی از جمله عده ای که در کنار او در شورای ملی فلسطین فعالیت می کردند کوتاهی کرده است. او در مصاحبه با مجله نیویورک گفته بود که رهبران ارشد اسرائیل همچون مناخیم بگین و اسحاق شامیر نخست وزیران سابق آن کشور، تروریست های مسئول کشتن زنان و کودکان بوده اند. ادوارد سعید در حالی که مخالف جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس به رهبری آمریکا بود صدام حسین، دیکتاتور عراق را «یک دیکتاتور مخوف و خون آشام» نامید. وی بیشتر عمر خود را صرف انتقاد از غرب و اسرائیل و ایستارها و رویه های آنها در جهان عرب کرده است. اگرچه اسرائیل و حامیان او معمای منازعه خاورمیانه را عدم تمایل اعراب برای پذیرش وجود اسرائیل و تهدید مستمر عربی برای امنیت اسرائیل تلقی می کردند اما سعید این موضوع را در چارچوب پیرحمی صهیونیستی و قربانی فلسطینی می دید.

**دانیل بارنیویم (رهبر ارکستر سنفونیک شیکاگو و ارکستر دولتی در باره سعید چنین میگوید:**  
از نگاه بسیاری از مردم ادوارد سعید، نماد پدیده های فراوانی بود، اما در حقیقت، او به تمام معنی روحیه یک موسیقی دان را داشت. او در مورد بیشتر مسائل جهانی و مهم نظیر مهاجرت، سیاست و جذب و انطباق مطلب نوشته است. با این همه، آنچه مرا بیشتر به شگفت و امیدداشت، من که دوست و ستایشگر شدید او بودم، این بود که در فرصت های متعدد دریافتم که او برای بیان ایده هایش از موسیقی الهام می گیرد و به نتیجه میرسد. به همان ترتیب، از نظر او موسیقی بازتاب کننده ایده های وی در مسائل دیگر است. من فکر میکنم که یکی از دلایل اصلی برای اهمیت فوق العاده شخصیت ادوارد سعید همین امر است. گذر او در این جهان با دورانی مصادف بود که بشریت و موسیقی، و نیز ارزش انسانی موسیقی نظیر ارزش فکرو تعالی ایده که به صورت صوت خودنمایی مینمود، مفاهیمی در حال افت بودند و این سرآشویی هنوز هم ادامه دارد. مخالفت شدید وی با تخصصی کردن، او را به سوی نقد بسیار سخت و به اعتقاد من درست این امر سوق داد که آموزش موسیقی بیش از پیش در حال ضعیف و فقیر شدن است. این امر نه تنها در مورد ایالات متحده صدق میکند که به هر حال موسیقی را از اروپای پیر وارد کرده، حتا در کشورهایی که موسیقی دانان زیادی پرورش داده، نیز صادق است. برای نمونه در آلمان زادگاه بتهوون، برامس، شومان و

بسیاری دیگر یا در فرانسه که دوبوسی و راول را پرورانده نیز چنین است. در تمام این کشورها که مهد آفرینش موسیقی بودند، آموزش موسیقی در سراسری تندی افتاده است. علاوه بر این، او نشانه هائی میدید که سخت آزارش میداد، برداشتی که ما را به سرعت به هم نزدیک کرد: حتا در نقاطی که آموزش موسیقی وجود داشت، بصورتی بسیار تخصصی صورت میگرفت. در بهترین حالت، با دادن امکان اجرای سازها به جوانان، دانش اجتناب ناپذیر و ضروری تئوری، موسیقی شناسی و هر آنچه یک موسیقی دان (نوازنده) در حرفه اش لازم دارد، تعلیم داده میشد. در همان حال، نوعی درک غلط شایع و روبه رشد از مسئله ای درعین حال ساده و بغرنج رواج داشت. بیان محتوای یک اثر موسیقی در قالب سخن، میسر نبود. گذشته از این، اگر بیان محتوای یک سنفونی بتهوون با کلمات ممکن بود، دیگر نیازی به این سنفونی نداشتیم. باوجود این واقعیت این امر که بیان محتوای موسیقی به صورت کلمات ممکن نیست، به این معنی نیست که محتوایی ندارد. به همین دلیل، من تأکید می کنم که مسئله هم سهل و هم پیچیده است. این گرایش به یک تخصصی شدن ضعیف و محدود منتهی می گردد. هنگامی که با استعدادهای استثنائی روبرو هستیم، این گرایش به ماشینی کردن سازها منجر شده و در مورد خلق اثر، آهنگ سازان را به ناتوانی در بیان چیزی سوق می دهد که بشر امکان بیانش را از طریق آوا کشف کرده بود. پارادوکس در اینجاست که موسیقی چیزی غیر از صوت نیست و صوت به تنهائی موسیقی نیست. و این چکیده ایدهء اساسی سعید به عنوان موسیقی دان میباشد که درضمن بیانست فوق العاده ای نیز بود (یک نت از زندگی نامه اش). در سال های اخیر، او به دلیل بیماری هولناک اش قادر به حفظ قدرت بدنی لازم برای نواختن پیانو نبود. لحظات متعدد فراموش نشدنی را بیاد می آورم که ما به نواختن چهار دستی قطعات شوبرت سپری کردیم. دو یا سه سال پیش، من در « کارنگی هال» نیویورک کنسرتی میدادم؛ او دوران بسیار سختی از بیماریش را می گذراند. زمان اجرای کنسرت یکشنبه بعدازظهر بود. او میدانست که من صبح همان روز از شیکاگو رسیده ام. با وجود این، او بسیار زود همراه با قطعات زیادی از شوبرت برای پیانوی چهاردست، به دیدن من آمد. او به من گفت: « امروز، میخواهم که حداقل هشت میزان بنوازیم. نه برای لذت نواختن بلکه من برای ادامه زندگی بدان نیازمندم. تصور این نکته بدیهی است که در آن لحظه که تازه از فرودگاه رسیده بودم و فقط یک ساعت با تمرین پیش از کنسرت بعدازظهر فاصله داشتم، پیشنهاد او آخرین موضوعی بود که می توانست مرا به خود جلب کند. اما همان طوری که اغلب در زندگی پیش میآید، به هنگام تدریس خودنیز می آموزید و هرگاه چیزی می دهید، چیزی نیز می گیرید. هنگام تدریس یاد می گیریم زیرا محصل پرسش هائی طرح می کند

که خودمان نمی پرسیم ، زیرا این سؤالات بخشی از تفکر تقریباً خودبخودی است که هرکدام از ما بسط اش میدهیم. و ناگهان این مسئله ما را به تفکر مجدد در مورد این مفهوم ، منشاء آن و حتا جوهر آن فرا می خواند. به این دلیل و به همان صورت ، هروقت چیزی میدهیم ، چیزی می گیریم بویژه این امر زمانی پیش می آید که کمتر انتظارش را داریم. دریافت چیزی ، هنگامی که انتظارش را دارید ، زیاد جالب نیست. چرا این حرف را می زنم ؟ زیرا من که در آن لحظه ، آخرین چیزی که آرزو داشتم ، نواختن قطعه ای از شوبرت برای چهار دست بود. طبیعی است که من با لذت فراوان این کار را پذیرفتم ، چراکه دوست بسیار صمیمی من که بسیار تحسین اش می کردم و دوستش داشتم ، از من خواسته بود. و هنگامی که ما با همدیگر ، چند دقیقه ، یک روندوی شوبرت می نواختیم ( قطعه فوق العاده زیبا که البته ژرف ترین و والا ترین اثر وی نبود) ، احساس کردم که با رویه ای کاملاً دوزخ انتظار ، خود را از نظر موسیقائی غنی تر میسازم ، ادوارد سعید چنین بود. او بسیار نکته سنج بود. حقیقت را بخواهید ، او بدرستی و کاملاً می فهمید که نبوغ موسیقی یا استعداد موسیقی نیاز به دقت فوق العاده به جزئیات دارد. نبوغ چنان توجهی به جزئیات می کند که گوئی مهمترین پدیده میباشد. با چنین کاری او چشم از نمای کلی بر نمیدارد. او موفق می شود که این نمای عمومی را بیشتر باز یابد. در واقع ، نمای عمومی در موسیقی ، نظیر تفکر ، باید نتیجه هماهنگی جزئیات کوچک باشد. به همین دلیل هنگام گوش دادن به موسیقی یا صحبت از موسیقی ، او توجه خود را به جزئیات کوچکی معطوف می کرد که بسیاری از حرفه ای ها ، حتا متوجه آن نمیشدند. او آشنائی موشکافانه ای به هنر آهنگ سازی و ارکستراسیون (تنظیم برای ارکستر) داشت. او میدانست که در صحنه دوم « تریستان و ایزو » ، در لحظه معینی ، شیپور ها پشت صحنه میروند و پس از چند میزان ، کلارینت ها همان نت موسیقی را از گودال محل استقرار ارکستر اجرا میکنند. از میان آوازه خوانانی که افتخار ولذت همکاری شان را داشتیم ، کم نبودند کسانی که به این جزئیات واقف نبودند و به پشت سرشان نگاه میکردند تا متوجه شوند صدا از کجا می آید! آن ها نمیدانند که نت ، سپس نه از پشت صحنه بلکه از گودال محل استقرار ارکستر نواخته میشود. او به تمام جزئیات این مسائل توجه میکرد. با وجود ارزشی که کل یک اثر میتواند داشته باشد ، او معتقد بود که دقت موشکافانه به کل پدیده ، عظمتی به آن میدهد که بدون توجه عمیق به جزئیات ، قابل کسب نیست. او همچنین واقف بود که چگونه میان قدرت ونیرو (شدت) که یکی از ایده های اساسی مبارزه اش بود ، تفاوت قائل شود. او بخوبی میدانست که در موسیقی نیرو معادل قدرت نیست. مطلبی که بسیاری از رهبران سیاسی در جهان قادر به درکش نیستند. تفاوت میان قدرت و شدت درست ما نند

اختلاف میان میزان صدا و شدت در موسیقی است. هنگامی که به یک نوازنده میگوئید « شما با شدت کافی نمی نوازید » ، واکنش او بلندتر نواختن است. و این درست برعکس قضیه است. هرچه صدا کمتر باشد ، نیاز به شدت بیشتر است و هرچه صدا بیشتر باشد ، نیاز به نیروی آرام در صوت بیشتر است. این چند نمونه مبین اعتقاد من به این نکته است که درک وی از زندگی و جهان در موسیقی ریشه داشت و به آن تکیه می کرد. نمونه دیگر آن را در ایده وی در مورد ارتباط متقابل می توان یافت. در موسیقی ، عناصر مستقل وجود ندارد. ما اغلب فکر می کنیم که چه در امور شخصی و چه سیاسی برخی پدیده های مستقل وجود دارند و که اگر آنها را انجام دهیم ، تأثیری بر دیگران نداشته و این ارتباط متقابل مخفی خواهد ماند! در موسیقی ، هرگز چنین نیست زیرا در موسیقی همه چیز به هم ربط دارند. شخصیت و هدف ساده ترین ملودی به صورتی ریشه ای با هماهنگی پیچیده تغییر میکند. آن را از طریق موسیقی در می یابیم و نه از طریق سیاسی. از اینجا است که ، عدم امکان جدائی عناصر ، درک وجود ارتباط درونی میان آنها و نیز نیاز دائمی برای جمع آوری تفکر منطقی و هیجان درونی در کنار هم ، وجود خارجی می یابند. اغلب برای همه ما پیش می آید که پدیده ها را بطور عینی در نظر بگیریم. همه ما خوب میدانیم ، اما فراموش می کنیم که هیجان به ما امکان نخواهد داد که آنرا انجام دهیم. ما به کرات در وسوسه چشم پوشی از هر منطقی به سود نیاز عاطفی ، هوس احساسی ، برای جلب یک حالت عاطفی بسر می بریم. این در موسیقی غیر ممکن است چرا که ممکن نیست موسیقی منحصراتوسط خرد و یا هیجان بوجود آید. علاوه بر آن ، اگر این عوامل از هم جدا شوند ، به جای موسیقی با تکرارصداها روبرو هستیم. اگر شنونده ، با گوش دادن به قطعه ای ، بتواند بگوید که « این پدیده منطقی شگفت آوری دارد ولی به لحاظ احساسی ، بر دل نمی نشیند. » یا برعکس: « بدیده من ، نیروی احساسی مهمی در درون آن وجود دارد ، حتا اگر زیاد هم منطقی نباشد ». برای من این دیگر موسیقی نیست. برای سعید هم چنین بود. همچنین ، برداشت او از امر جذب و انطباق به جای طرد ، از موسیقی ناشی میشد. همینطوراست ، اصل جذب و انطباق که به هر مشکلی قابل تعمیم میباشد. ملاحظات مشابهی در مورد نظریه کتاب او «شرق شناس» صادق است. (۱۹۸۰ انتشارات سوی). در موسیقی ، اثری بدون فریبندگی وجود نخواهد داشت. بدون اثر ، فریبندگی وجود دارد اما بدون فریبندگی ، اثر نه. یک ایده موسیقائی هرچند بارور هم باشد ، اگر فاقد فریبندگی ضروری باشد ، ناکامل است. به این دلیل ، سعید برای بسیاری ، متفکری بزرگ ، مبارز حقوق مردم خویش و روشنفکری بی نظیر بود. اما برای من ، او همیشه یک موسیقی دان واقعی به معنی ژرف کلمه بود. برای من ، شخصا ، فقدان سعید ضربه

وحشتناکی بود، چرا که در زمینه های متعدد مرا تحت تأثیر قرارداد بود. دوستی او یک محرک روشنفکرانه بود که نظیرش را هرگز ندیده بودم و به یقین نخواهم دید؛ دوستی عمیقی که کمتر تجربه اش را کرده بودم. ما لحظات خاطره انگیزد بیشماری را با هم شریک بودیم مانند لذت های جدی و ساده که از جمله در میان آنان، غذاهای خوب و لذت کشیدن سیگار برگ قرار داشت. در زمینه های بسیار مختلف، پس از مرگ سعید، خود را بسیار فقیرتر از آنچه دلم میخواست حس کرده و تصور کنم، می یابم. خلق فلسطین با فقدان او، یکی از روشن بین ترین وکلایش را ازدست داده، اگر حتا او در کشور خود مورد انتقاد بوده و هست. برای اسرائیل، او رقیبی سرسخت بود، حتا اگر او برای شناسائی متقابل و پذیرش رنج های دیگری فراخوان میداد. باوجود این، کم نبودند رهبران اسرائیلی که میخواستند وجود سعید را فراموش کنند.

**نشانه های روشنفکر از نظر ادوارد سعید:** یکی از زیبا ترین کتابهای سعید که با نثری روان ترجمه شده است کتاب نشانه های روشنفکران میباشد سعید در این کتاب به مفهوم روشنفکر از دیدگاه گرامشی و بنده اشاره ای داشته است و نمونه های بسیار دیگر. ادوارد سعید وظیفه ی روشنفکر را حقیقت گویی به قدرت می داند. این قدرت هرچه می خواهد باشد. از اقتدار رژیم های سرکوبگر و توتالیتیر گرفته، تا قدرتی که در ورای گفتمان های مسلط و ظاهراً موجه وجود دارد. بدون تعهد به ارزش های اخلاقی و دغدغه ی کشف و بیان حقیقت و نقادی بی امان قدرت. ادوارد سعید در ذکر نمونه ی یک روشنفکر واقعی از آدورنو مثال می آورد؛ «آدورنو طردشده ای بی نهایت جذاب، و برای من وجدان آگاه روشنفکر برتر نیمه قرن بیستم؛ کسی که تمام زندگیش را در جنگ و اجتناب از خطرهای فاشیسم، کمونیسم و مصرف گرایی انبوه مغرب زمین سپری کرد» آدورنو کسی است که در دوران گفتمان های مسلط و مطلق نگرانی همچون کمونیسم و سرمایه داری برخلاف روشنفکران دیگر نه تنها تحت تأثیر جذبه ی آنها قرار نگرفت، بلکه روحیه ی منتقدانه خود را حفظ و به تولید اندیشه ی انتقادی روی آورد. در حالی که روشنفکران ما به راحتی بازیچه و دستاویز مدهای گذرای شبه روشنفکری شده به توزیع اندیشه هایی می پردازند که نه تنها خود در تولید آن هیچ نقشی ندارند، بلکه به علت انتقال مکانیکی و بدون زمینه ی آن، از بومی سازی آن هم ناتوانند. ادوارد سعید در کتاب "نقد روشنفکر" معتقد است روشنفکران گزیراز به کار بردن یک زبان ملی است. نه به خاطر اجبار یا سادگی بلکه به این دلیل که او تنها از این طریق می تواند بر زبان مردمان و گفتمان رایج تأثیر بگذارد او در ادامه می افزاید: "هیچ روشنفکری در دنیای مدرن چه چهره های سرشناس مانند نوام چامسکی و برتراند راسل و چه افراد غیر سرشناس. به زبان

اسپرانتو نمی نویسند!!! چون می خواهد به مردم خود متصل باشد. یک روشنفکر آمریکایی وقتی می گوید: "ما" بیش از هر چیز منظورش ملت آمریکا است!! امروز به دلایلی در مفهوم "روشنفکر آماتور" که ادوارد سعید مطرح کرده تامل می کردم. او "روشنفکر حرفه ای" را از "روشنفکر آماتور" تفکیک می کند و معتقد است تنها "روشنفکر آماتور" است که می تواند صاحب تعهدی عاشقانه، خصلت خطر پذیری، پایبندی به اصول و معتقد به مبارزه برای رسیدن به اهداف باشد، و "روشنفکر حرفه ای" به دلیل پیمانی که در ازای پاداش با مقام های رسمی قدرتمند بسته است، از عهده هیچ یک از این کارها بر نمی آید. اما داشتم فکر می کردم که در کشورهای جهان سوم که همه چیز به نهاد قدرت رسمی و غیر رسمی پیوند خورده، و همه ی صداها خاموش است، الا اینکه از حنجره ی قدرت رسمی و غیر رسمی بیرون بیاید، چطور می توان با "روشنفکر آماتور" بودن به رسالت روشنفکری پایبند ماند. وقتی تریبونی نیست که صدای روشنفکر آماتور را کسی بشنود و مخاطب روشنفکر آماتور در جهانی زیست می کند که مردمانش بیش از آن که بخوانند، عادت کرده اند بیشتر بشنوند و ببینند. و آیا به راستی هیچ راهی وجود ندارد که بتوان روشنفکر حرفه ای شد، به نهاد قدرت وصل بود، به قول ما "در سیستم" بماند، اما به رسالت روشنفکری هم وفادار ماند، و تعهد عاشقانه خود نسبت به مخاطبین را از آنان نگسست ادوارد سعید: روشنفکر نماینده ی همه ی آن مردم و همه ی آن مباحثی است که در فرآیند جریان عادی یا فراموش شده اند و یا به زیر قالیچه رانده شده اند ادوارد سعید چه خوب گفته است؛ «نظام اخلاقی و اصول اخلاقی روشنفکر نباید از نوعی جعبه ابزار مهر شده تشکیل شده باشد که یک سویه می گذرد و عمل می کند، و موتوری آن را تقویت می کند که فقط یک تک منبع سوخت دارد. روشنفکر باید به سیر و سلوک بپردازد، باید فضایی در اختیار داشته باشد که در آن بایستد و به آمریت پاسخ دهد، زیرا اطاعت بی چون و چرا در دنیای امروز، یکی از بزرگترین تهدیدها برای زندگی روشنفکرانه ی اثربخش و اخلاقی به شمار می آید.» ادوارد سعید می گوید: «روشنفکران اشخاص حرفه ای نیستند که ماهیتشان را خدمت چاپلوسانه به قدرتی عمیقاً بدنام تغییر دهد، بلکه، باز هم تکرار می کنم، «روشنفکرانی» اند با جایگزینی ها، و بنیادها و اصول اخلاقی گسترده تر، که آنها را قادر می کند حقیقت را رودرروی قدرت به زبان آورند ..

ادوارد سعید، روشنفکری در حاشیه: چند صباحی پیش از درگذشت استاد بزرگ ادبیات، ادوارد سعید نگذشته است. سوای آثار ارزشمند ادبی اش وی روشنفکری تبعیدی و درخور تجلیل و بزرگداشت است. از این رو با معرفی اجمالی اندیشه او در زمینه روشنفکری، می کوشیم تا جایگاه او را به حق جلوه دهیم. ادوارد سعید فلسطینی زاده آمریکایی تبار، فارغ

التحصیل دانشگاه‌های پرینستون و هاروارد آمریکا ، فعال سیاسی به معنی حقیقی و پژوهشگر مسائل بین‌المللی است و در زمینه ادبیات نیز صاحب نظر و استاد می‌باشد. و کتابهایی چون ، شرق شناسی ؛ سرزنش مظلوم ؛ جهان ، متن و منتقد و ... را به رشته تحریر در آورده است . او از خانواده روشنفکران مدرن . گرچه در سایر زمینه ها داری تفکری پست مدرن می‌باشد. راهی را در عرصه روشنفکری برگزید که پیش از او جولین بندا ، مارکس ، سارتر و دیگران نیز پیموده بودند. او گرچه بنا به خاطرات خودش ، در ابتدا ناسیونالیست بود که آرمان آزادی فلسطین و بسیاری از عملکردها و گفتارها و پندارهایش را شکل داده بود ولی بعدها اندیشه خاص روشنفکری خود را به شکل منسجم در کتاب «نقش روشنفکر» به نگارش درآورد که نشان از تحولی عظیم در پایه های فکری او داشت . پایه هایی که از قبل بنا شده بود. گرچه این کتاب بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و در بحبوحه بازار داغ آرای فوکویی در عرصه زبان‌شناختی و روشنفکری به چاپ رسید ولی نشان از تفکری مستقل دارد که می‌توان ریشه اش را در علقه های از دست نرفته مظلومیت فلسطینی ها ، البته با نگاهی جدید ، یافت . آنچه برای او در مورد شخص روشنفکر ، مهم است استقلال روشنفکر و آرمان او می‌باشد. برای سعید استقلال روشنفکر از بنگاههای قدرت یعنی دولت ، کلیسا ، دانشگاه ، اصناف حرفه ای ، رادیو ، تلویزیون و... که هدفی جزاستخدام روشنفکران برای اهدافی چون ، حذف مخالفین ، خوشایند جلوه دادن موضوعات نامطلوب و سرپوش گذاشتن بر اقدامات این بنگاهها به دلایلی مثل ، «مصلحت» یا «افتخار ملی» ندارند! و طرح دو آرمان اصیل «آزادی» و «عدالت» که ملاک ارزیابی تمام افعال و حکومتها می‌باشد ، رکن اصلی موجودیت روشنفکر را نشان می‌دهد. او حتی خود را چنین توصیف می‌کند «من فردی هستم که سعی در ارتقاء انگیزه آزادی و عدالت دارد. این آرمانها بر خلاف تفکرات فوکویی هنوز وجود دارد و آرمانها جهانی می‌باشد و روشنفکر نیز با وجود این آرمانها زنده است و رسالتی درخور توجه دارد. او می‌گوید به این دلیل که «حکومتها هنوز آشکارا بر مردم حکومت می‌کنند ، بی‌عدالتیهای گسترده و ناگوار هنوز روا داشته می‌شود ، همکاری روشنفکران با قدرت و به خدمت درآوردن آنها از سوی قدرت هنوز می‌تواند آوای آنها را خاموش کند و انحراف روشنفکران از حرفه اصلی خود ، هنوز از مسائل اصلی به شمار می‌آید.» پس آرمان آزادی و عدالت به نحو جهانشمول همچنان وجود دارد. فوکو در تقسیم خود ، روشنفکر را به دو قسم عام و خاص تقسیم می‌کند. روشنفکر خاص مساوی با کارشناس می‌باشد یعنی شخصی که در یک رشته یا یک حرفه خاص تخصص دارد و اهل عمل است نه ادعا. ولی روشنفکر عام کسی است که اهل نظر و ادعاست . از نظر فوکو چیزی بنام روشنفکر عام نداریم . او با لحنی طنزآمیز می‌گوید من

روشنفکر نمی شناسم . متخصص ادبیات یا فنون مهندسی رامی شناسم اما شخصی با آن خصوصیات عجیب و غریب نمی شناسم . حوزه های فکری و دامنه آگاهی آنقدر گسترش یافته است که روشنفکر با آن خصوصیات آرمانی خود نمی داند کجاست ، باید چکار بکند؟ و فردا چگونه خواهد بود؟ و چگونه خواهد اندیشید؟ چرا که دائم مراقب زمان حال است. البته معنای درست روشنفکر نزد او همان متخصص می باشد. سعید نیز روشنفکران را دو دسته می کند ، یکی حرفه ای و دیگری آماتور. روشنفکران حرفه ای با خصوصیت اصلی همکاری با یک یا چند بنگاه قدرت از روشنفکر آماتور با خصوصیتی چون «در تبعید» و یا در «حاشیه بودن» و مؤلف زبانی که سعی می کند حقیقت را به قدرت بگوید متمایز می شود. روشنفکر اصلی نزد او همان روشنفکر آماتور است . این روشنفکر سخنگوی مردم است . آرمانهای عدالت و آزادی را در نظر دارد از این رو در استخدام هیچ قدرتی در نمی آید. او به توده ها «آگاهی» و «سخنوری» را هدیه می کند ، وضع موجود را نقد و آن را اصلاح می کند. کار اصلی او نخست تلاش برای شکستن قالبهای ذهنی و مقولات تقلیل پذیری است که محدود کننده تفکر و ارتباط های بشری اند این قالبها که شامل ناسیونالیسم میهن پرستانه ، تفکر جمعی ، حس طبقاتی نژادی ، جنسی و... است ، آرمانهای جهانشمول آزادی و عدالت را تهدید می کند. و در ثانی تلاشی برای حفظ یک معیار جهانشمول و منحصر به فرد دارد. یعنی پذیرش خطر برای فراتر رفتن از یقین های ساده ای که پیشینه ، زبان و ملیت برای ما فراهم آورده اند و در بسیاری موارد مانع درک حقیقت دیگران می شوند. گرچه در عصر حاضر اکثر روشنفکران به خدمت آمریت در آمده اند ولی هنوز هم روشنفکران آماتور وجود دارند و می توانند وجدان بیدار توده مظلوم باشند. بنابراین او همچون جولین بندا می گوید روشنفکر واقعی کسی است که در برابر قدرت حقیقت را بگوید. روشنفکر باید برای تسکین دردهای جهانی برنامه بدهد. او روشنفکران را از طبقه ضعیف و بی نماینده می داند و آرزو دارد هیچ چیز ، حتی علایق دینی جلوی فهم حقیقت های جهان شمول را برای روشنفکر نگیرد. از اینرو می گوید «روشنفکر انسانی است گیتی باور که نباید اجازه داد باورهای ایدئولوژیک و مذهبی در قضاوت ها و کارهایش دخالت کند». او نباید یک قالب را بپذیرد. باید دائماً جهانی بینی خود را عوض کند و گرفتار جزم اندیشی نشود. در عوض فوکو با صراحت خاصی دوران آگاهی بخشی به توده ها را پایان یافته می داند. توده ها خود ، هم «آگاهی» دارند وهم می توانند «سخنور» باشند و از قدیم خواسته اند که سخنگوی خود باشند ، ولی عوامل چندی مانع این مهم گردیده است . او این عوامل را «قدرت» یا «آمریت» می خواند و نقش اصلی روشنفکر را ، که همان روشنفکر خاص ، باشد نمایندگی توده مردم نمی داند بلکه وظیفه او را کشف این «آمریت ها» می داند. از اینرو



«تبارشناسی» یا «دیرینه‌شناسی» قدرت بر عهده روشنفکراست. این قدرت تنها به حکومت محدود نمی‌گردد بلکه در تمام زمینه‌ها و شبکه‌ها چون آموزش و پرورش، رادیو، تلویزیون، فرهنگ، آداب و رسوم و... گسترده شده است که مانع حقیقی ابزار وجود توده‌ها است. توده‌ها «آگاهی» به مثابه دانش را به دلیل گسترش معلومات و وسایل ارتباط جمعی به دست آورده‌اند ولی آگاهی به مثابه موضوع و درونمایه را هنوز به دست نیاورده‌اند چرا که این نوع آگاهی همچنان در کنترل قدرت‌ها می‌باشد. کار روشنفکر، جهانی نیست بلکه محلی است. اگر رسالت روشنفکر در اندیشه‌مدرئیت، جهانی باشد در تفکر پست مدرن فوکو محلی است. فوکو جزمیت‌گرایی را با این نظر که اگر روشنفکر نظر خاصی را به نحو ثابتی در نظر گیرد خود آن نظر به منبع قدرتی تبدیل می‌شود و مقابل آرمان او قرار می‌گیرد، رد می‌کند. او ورود مردم به عرصه قدرت را بارزترین شکل مبارزه با آمریت به حساب می‌آورد. هیچ قدرتی حق ندارد بنام و به بهانه مردم بدون حضور مردم کار کند. کار روشنفکر بنا نهادن «پیوندهای افقی» است یعنی او باید یک نظام تمام‌عیار از شبکه‌ها و پایگاه‌های مردمی را بنا نهد. ادوارد سعید ایده روشنفکری خود را بر ایده «تجربی ساختار زبان» بنا می‌نهد. طبق این ایده زبان توانایی بیان حقیقت را دارد. زبان آینه جهان است و بدین طریق می‌توان به رسالت جهانشمولی روشنفکر دست یافت. می‌توان حقیقت را کشف و آن را بیان داشت. ولی فوکو ایده روشنفکری خود را بر مبنای اندیشه‌های فراساختارگرایانه بنا می‌نهد. در اینجا زبان بازتاب‌دهنده جهان نیست بلکه سازنده جهان است. ما از طریق زبان جهان را توصیف نمی‌کنیم بلکه جهان را می‌سازیم. پس زبان امری جهان‌شمول نیست بلکه امریست محلی که هر لحظه‌اش از لحظه قبل متفاوت و جدا می‌باشد. ادوارد سعید بر این باور است که روشنفکر یک هنرمند است. هنر او هنر تجسم است. این هنر شکل‌های متفاوت دارد. سخن‌گفتن، نوشتن، تدریس کردن، جلوی تلویزیون ظاهر شدن و... از جلوه‌های این هنر است. خصوصیت مشترک این جلوه‌ها اول همه فهمی آن و بعد تعهد، خطر، جسارت و آسیب‌پذیری‌اش می‌باشد. او با هنجارهای غالب و مستولی می‌جنگد چرا که مانع تجدید خواهی و بررسی‌های جدید است. در حاشیه می‌ماند و با قدرت نمی‌آمیزد تا بتواند همیشه فاقد جریانهای خلاف آزادی و عدالت باشد. سعید در نظری دیگر روشنفکری خصوصی را از روشنفکرهمگانی جدا می‌کند و هر دو را غیر ممکن می‌داند. اینکه روشنفکری بگوید من فقط برای خودم یا فقط برای علم می‌نویسم یا می‌گویم و کاری به اجتماع ندارم، سخن باطلی روا داشته است. چرا که به محض نوشتن یا گفتن پای در اجتماع نهاده است. پس روشنفکر خصوصی نداریم. ولی اگر روشنفکری ادعا کند که زندگی شخصی او، حب و بغض‌ها، پیشینه

ها و تجارب شخصی اش در نظر و عقیده اش تأثیر نگذاشته است او نیز دروغ گفته است . بنابراین روشنفکر همگانی هم نداریم . اگر روشنفکر مدرن را «کسی بدانیم که ارزش های جهانی را به جدایی شور بخت در اندیشه خویش می جوید و با آنها زندگی می کند و تنها برخوردی ایدئولوژیک با آنها ندارد» ادوارد سعید در طبقه روشنفکران مدرن قرار می گیرد ولی با این حال برخی او را بدلیل رایش مبنی بر عدم اعتقاد به توانایی عقل و علم در نمایاندن مسیر حقیقت و عزت و سعادت ، جزو روشنفکران پست مدرن به حساب آورده اند. سعید نیز روشنفکران را دو دسته می کند، یکی حرفه ای و دیگری آماتور. روشنفکران حرفه ای با خصوصیت اصلی همکاری با یک یا چند بنگاه قدرت از روشنفکر آماتور با خصوصیتی چون «در تبعید» و یا در «حاشیه بودن» و مؤلف زبانی که سعی می کند حقیقت را به قدرت بگوید متمایز می شود. روشنفکر اصلی نزد او همان روشنفکر آماتور است . این روشنفکر سخنگوی مردم است . گرچه در عصر حاضر اکثر روشنفکران به خدمت آمریت در آمده اند ولی هنوزهم روشنفکران آماتور وجود دارند و می توانند وجدان بیدار توده مظلوم باشند. بنابراین او همچون جولین بندا می گوید روشنفکر واقعی کسی است که در برابر قدرت حقیقت را بگوید. روشنفکر باید برای تسکین دردهای جهانی برنامه بدهد در عوض فوکو با صراحت خاصی دوران آگاهی بخشی به توده ها را پایان یافته می داند. توده ها خود ، هم «آگاهی» دارند وهم می توانند «سخنور» باشند و از قدیم خواسته اند که سخنگوی خود باشند ، ولی عوامل چندی مانع این مهم گردیده است . او این عوامل را «قدرت» یا «آمریت» می خواند و نقش اصلی روشنفکر را ، که همان روشنفکر خاص ، باشد نمایندگی توده مردم نمی داند بلکه وظیفه او را کشف این «آمریت ها» می داند. از اینرو «تبارشناسی» یا «دیرینه شناسی» قدرت بر عهده روشنفکر است ادوارد سعید ایده روشنفکری خود را بر ایده «تجربی ساختار زبان» بنا می نهد. طبق این ایده زبان توانایی بیان حقیقت را دارد. زبان اینه جهان است و بدین طریق می توان به رسالت جهانشمولی روشنفکر دست یافت . می توان حقیقت را کشف و آن را بیان داشت . ولی فوکو ایده روشنفکری خود را بر مبنای اندیشه های فراساختار گرایانه بنا می نهد. در اینجا زبان بازتاب دهنده جهان نیست بلکه سازنده جهان است . برکنار از ارزش ادبی آثار ارزشمند ادوارد سعید ، وی روشنفکری تبعیدی و بنابراین درخور تجلیل و بزرگداشت است. وی فلسطینی زاده آمریکایی تبار ، فارغ التحصیل دانشگاه های پرینستون و هاروارد آمریکا ، فعال سیاسی به معنی حقیقی و پژوهشگر مسائل بین المللی بود و در زمینه ادبیات ، صاحب نظر و استاد است. وی کتابهایی چون شرق شناسی ؛ سرزنش مظلوم ؛ جهان ، متن و منتقد و غیره را به رشته تحریر در آورده است. وی که از خانواده روشنفکران مدرن است . ولی در عین حال در

زمینه هایی بسیار تفکری پست مدرن دارد. راهی را در عرصه روشنفکری برگزید که پیش از او جولین بندا، مارکس، سارتر و دیگران نیز پیموده بودند. اگرچه بنا به خاطرات خود وی، در ابتدا ناسیونالیست بود و در نتیجه آرمان آزادی فلسطین و بسیاری از عملکردها و گفتارهای رهایی بخش را در خیال داشت ولی بعدها اندیشه خاص روشنفکری خود را به شکل منسجم در کتاب **“نقش روشنفکر”** به نگارش درآورد که گویای تحولی عظیم در پایه های فکری او داشت؛ تحولی که در تفکرات پیشین وی ریشه داشت. گرچه این کتاب بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و در بازار داغ آزادی فوکویی در عرصه زبانشناختی و روشنفکری به چاپ رسید ولی نشان از تفکری مستقل دارد که می توان ریشه اش را در علقه های از دست نرفته مظلومیت فلسطینی ها، در نگاهی جدید، یافت. آنچه برای او در مورد شخص روشنفکر، **مهم است استقلال روشنفکر و آرمان او است.** از نظر ادوارد سعید استقلال روشنفکر از بنگاه های قدرت یعنی دولت، کلیسا، دانشگاه، اصناف حرفه ای، رادیو، تلویزیون و غیره که هدفی جز استخدام روشنفکران برای اهدافی چون حذف مخالفین، خوشایند جلوه دادن موضوعات نامطلوب و سرپوش گذاشتن بر اقدامات این بنگاه ها بنا به دلایلی چون **“مصلحت”** یا **“افتخار ملی”** ندارند. (ادوارد سعید، **نقش روشنفکر**، ص ۳۹). طرح دو آرمان اصیل **“آزادی”** و **“عدالت”** که ملاک ارزیابی تمام افعال و حکومت ها است، رکن اصلی موجودیت روشنفکر را نشان می دهد. او حتی خود را چنین توصیف می کند **«من فردی هستم که سعی در ارتقاء انگیزه آزادی و عدالت دارد. این آرمان ها برخلاف تفکرات فوکویی هنوز وجود دارد. این آرمان های جهانی اند و روشنفکر نیز با وجود این آرمانها زنده است و رسالتی درخور توجه دارد. او می گوید به این دلیل که حکومتها هنوز آشکارا بر مردم حکومت می کنند، بی عدالتی های گسترده و ناگوار هنوز روا داشته می شود، همکاری روشنفکران با قدرت و به خدمت درآوردن آن ها از سوی قدرت هنوز می تواند آوای آن ها را خاموش کند. از اینرو انحراف روشنفکران از حرفه اصلی خود، هنوز از مسائل اصلی به شمار می آید.»** (همان، ص ۵۰) بنابراین در اندیشه ادوارد سعید، آرمان آزادی و عدالت همچنان

به نحو جهانشمول وجود دارد. فوکو در تقسیم خود، روشنفکر را به دو قسم عام و خاص تقسیم کرده است. روشنفکر خاص همان کارشناس است یعنی شخصی که در یک رشته یا یک حرفه خاص تخصص دارد و اهل عمل است نه ادعا. در مقابل، روشنفکر عام کسی است که اهل نظر و ادعاست. از نظر فوکو، در دنیای تخصصی امروز، چیزی بنام روشنفکر عام نداریم. وی با لحنی طنزآمیز مدعی است متخصص ادبیات یا فنون مهندسی را می شناسم اما شخصی با خصوصیات عجیب و غریب روشنفکر عام نمی شناسم. به عقیده وی، در دنیای امروز، حوزه

های فکری و دامنه آگاهی آنقدر گسترش یافته است که روشنفکر عام با خصوصیات آرمانی خود نمی داند کجاست و باید چکار کند؟ و فردا چگونه خواهد بود؟ و چگونه خواهد اندیشید؟ چرا که دائم مراقب زمان حال است. (همان، ص ۴۱ و فزلسفلی، قرن روشنفکران، ص ۲۲۷) در این مضمون، فوکو متوجه معنای دوم روشنفکر، یعنی روشنفکر خاص یا همان متخصص دانشی خاص است. در مقابل فوکو، ادوارد سعید نیز روشنفکران را به دو دسته تقسیم می کند؛ یکی حرفه ای و دیگری آماتور. روشنفکران حرفه ای با خصوصیت اصلی همکاری با یک یا چند بنگاه قدرت از روشنفکر آماتور با خصوصیات چون «در تبعید» و یا در «حاشیه بودن» و مؤلف زبانی که سعی می کند حقیقت را به قدرت بگوید متمایز می شود. (ادوارد سعید، همان، صص ۱۱ و ۳۰). روشنفکر اصلی نزد وی همان روشنفکر آماتور است. این روشنفکر سخنگوی مردم است و آرمان های عدالت و آزادی را در نظر دارد؛ از این رو در استخدام هیچ قدرتی در نمی آید. او «آگاهی» و «سخنوری» را به توده ها هدیه داده و وضع موجود را نقد و آن را اصلاح می کند. کار اصلی او نخست تلاش برای شکستن قالب های ذهنی و مقولات تقلیل پذیری است که محدود کننده تفکر و ارتباط های بشری هستند. این قالب ها که شامل ناسیونالیسم میهن پرستانه، تفکر جمعی، حس طبقاتی نژادی، جنسی و غیره است، آرمان های جهانشمول آزادی و عدالت را تهدید می کند. (همان، صص ۲۵ و ۲۸) و در ثانی تلاش می کند یک معیار جهانشمول و منحصر به فرد را حفظ کند. این بدین معنا است که برای فراتر رفتن از یقین های ساده ای که پیشینه، زبان و ملیت برای ما فراهم آورده اند و در بسیاری موارد مانع درک حقیقت دیگران می شوند، خطر را پذیرفته. به عقیده ادوارد سعید گرچه در عصر حاضر اکثر روشنفکران به خدمت آمریت در آمده اند ولی هنوز هم روشنفکران آماتور وجود دارند و می توانند وجدان بیدار توده مظلوم باشند. بنابراین او همچون جولین بندا مدعی است روشنفکر واقعی کسی است که در برابر قدرت حقیقت را بگوید. روشنفکر باید برای تسکین دردهای جهانی برنامه بدهد. او روشنفکران را از طبقه ضعیف و بی نماینده دانسته و آرزو دارد هیچ چیز، حتی علایق دینی جلوی فهم حقیقت های جهان شمول را برای روشنفکر نگیرد. از اینرو مدعی است: «روشنفکر انسانی است گیتی باور که نباید اجازه داد باورهای ایدئولوژیک و مذهبی در قضاوت ها و کارهایش دخالت کند». (همان، ص ۵۴)

روشنفکر نباید یک قالب خاص بپذیرد، بلکه باید دائماً جهانی بینی خود را عوض کند و گرفتار جزم اندیشی نشود. در مقابل، فوکو با صراحت دوران آگاهی بخشی به توده ها را پایان یافته

می داند. توده ها خود ، هم “آگاهی” دارند وهم می توانند “سخنور” باشند و از قدیم خواسته اند که سخنگوی خود باشند ، ولی عوامل چندی مانع این مهم گردیده است. وی این عوامل را “قدرت” یا “آمریت” خوانده و نقش اصلی روشنفکر خاص را ، نه نمایندگی توده مردم ، بلکه کشف این قبیل “آمریت ها” دانسته است. از اینرو وی “تبارشناسی” یا “دیرینه شناسی قدرت” را وظیفه روشنفکر دانسته است. به عقیده فوکو ، این قدرت تنها به حکومت محدود نمی شود بلکه در تمامی زمینه ها و شبکه ها از قبیل آموزش و پرورش ، رادیو ، تلویزیون ، فرهنگ ، آداب و رسوم و غیره گسترده شده و مانع حقیقی ابراز وجود توده ها است. توده ها “آگاهی به مثابه دانش” را به دلیل گسترش معلومات و وسایل ارتباط جمعی به دست آورده اند ولی “آگاهی به مثابه موضوع و درونمایه” را هنوز به دست نیاورده اند زیرا این نوع آگاهی همچنان در کنترل قدرت ها است. با این ملاحظه ، کار روشنفکر ، جهانی نیست بلکه محلی است. بنابراین اگر رسالت روشنفکر در اندیشه مدرنیته را جهانی بدانیم ، این رسالت در اندیشه پست مدرن فوکو محلی است. فوکو جزمیت گرایی را با این نظر که اگر روشنفکر نظر خاصی را به نحو ثابتی در نظر گیرد خود آن نظر به منبع قدرتی تبدیل می شود و مقابل آرمان او قرار می گیرد ، رد کرده است. وی ورود مردم به عرصه قدرت را بارزترین شکل مبارزه با آمریت به حساب آورده است. بنابراین هیچ قدرتی حق ندارد بنام و به بهانه مردم بدون حضور مردم کار کند. کار روشنفکر بنا نهادن “پیوندهای افقی” است یعنی او باید یک نظام تمام عیار از شبکه ها و پایگاه های مردمی را بنا نهد. باید توجه داشت که ادوارد سعید ایده روشنفکری خود را بر “ایده تجربی ساختار زبان” بنا نهاده است. طبق این ایده ، زبان توانایی بیان حقیقت را دارد. زبان آئینه جهان است و بدین طریق می توان به رسالت جهانشمولی روشنفکر دست یافت. می توان حقیقت را کشف و آن را بیان داشت. این در حالی است که فوکو ایده خود در باب روشنفکری را بر مبنای اندیشه های فراساختارگرایانه بنا نهاده است. در اینجا زبان بازتاب دهنده جهان نیست بلکه سازنده جهان است. ما از طریق زبان جهان را توصیف نمی کنیم بلکه جهان را می سازیم. بنابراین زبان امری جهان شمول نیست بلکه امری محلی است که هر لحظه آن از لحظه قبل متفاوت و جدا است. ادوارد سعید بر این باور است که روشنفکر یک هنرمند است. هنر او هنر تجسم است. این هنر شکل های متفاوت دارد. سخن گفتن ، نوشتن ، تدریس کردن ، جلوی تلویزیون ظاهر شدن و غیره از جلوه های این هنر است. خصوصیت مشترک این جلوه ها اول از همه فهم آن و بعد تعهد ، خطر ، جسارت و آسیب پذیری آن ها است. به عقیده وی ، روشنفکر با هنجارهای غالب و مستولی می جنگد چرا که مانع تجددخواهی و بررسی های جدید است. از اینرو در حاشیه می ماند و با قدرت نمی آمیزد تا

بتواند همیشه منتقد جریان های خلاف آزادی و عدالت باشد. ادوارد سعید در رویکردی دیگر، روشنفکر خصوصی را از روشنفکر همگانی جدا کرده و هر دو را غیرممکن می داند. بگفته وی، اینکه روشنفکری بگوید من فقط برای خودم یا فقط برای علم می نویسم و یا می گویم و کاری به اجتماع ندارم، سخن باطلی روا داشته است. چرا که به محض نوشتن یا گفتن پای در اجتماع نهاده است. پس روشنفکر خصوصی نداریم. از سوی دیگر، اگر روشنفکری ادعا کند زندگی شخصی او، حب و بغض ها، پیشینه ها و تجارب شخصی اش در نظر و عقیده اش تأثیر نگذاشته است او نیز دروغ گفته است. بنابراین روشنفکر همگانی هم نداریم. با این ملاحظات، **اگر روشنفکر مدرن را «کسی بدانیم که ارزش های جهانی را به جدایی شور بخت در اندیشه خویش می جوید و با آن ها زندگی می کند و تنها برخوردی ایدئولوژیک با آن ها ندارد» (جهانبگلو، مدرنیته- دموکراسی و روشنفکران، ص ۷۰).** ادوارد سعید در طبقه روشنفکران مدرن قرار می گیرد ولی با این حال برخی او را بدلیل دیدگاهش درباب عدم اعتقاد به توانایی عقل و علم در نمایاندن مسیر حقیقت و عزت و سعادت، جزو روشنفکران پست مدرن به حساب آورده اند.

**ادوارد سعید در متن آثارش:** ادوارد سعید روشنفکر- مولف پرکاری بود که در زمینه های بسیاری نوشت و در ساحت های بسیاری تأثیر جهانی داشت. تأثیر وی در حوزه انسان شناسی به دلیل مجموعه آثار و شخصیت سعید و به ویژه کتاب معروف او "شرق شناسی" بسیار چشمگیر بود. این نوشتار به بررسی آثار ادوارد سعید در بافتار زندگی وی می پردازد. ادوارد سعید، امریکایی فلسطینی تباری بود که پیش از مرگ ریاست دانشکده ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیا را در نیویورک برعهده داشت. وی ادیب، پژوهشگر، منتقد، روشنفکر و فعال در 25 سپتامبر 2003 (3 مهر 1382) سیاسی حامی فلسطین بود که در 1 نوامبر 1935 (10 آبان 1314) در بیت المقدس به دنیا آمد و در ایالات متحده امریکا و بر اثر سرطان خون درگذشت. سعید نوامبر 1935 در بیت المقدس، که آن زمان تحت قیمومت انگلستان بود، به دنیا آمد. پدر و مادر وی مسیحی و جزو کلیسای انگلیکان به شمار می رفتند. پدر سعید بازرگانی متهول بود که به سبب خدمت در ارتش امریکا، در جنگ جهانی اول، شهروندی آن کشور را به دست آورده بود. وی تا دوازده سالگی بین قاهره و بیت المقدس در رفت و آمد بود، و در حالی که در 1947 آکادمی سن ژرژ بیت المقدس پذیرفته شده بود، به سبب تشکیل دولت اسرائیل و آغاز درگیری و تنش ها به همراه خانواده به قاهره مهاجرت کردند و سپس رهسپار امریکا شدند. در آنجا وی وارد دانشگاه پرینستون شد و در 1955 موفق به دریافت مدرک کارشناسی

از آن دانشگاه شد. در همین سال، برای ادامه تحصیل وارد هاروارد شد و در 1960 مدرک کارشناسی ارشد و در 1964 مدرک دکتری خود را دریافت کرد. سعید از یک سال قبل از دریافت مدرک دکتری خود، یعنی از 1963، در دانشگاه کلمبیا مشغول تدریس شد و پیش از مرگ سمت استادی زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی آن دانشگاه را برعهده داشت. سعید هویت چهل تکه و سیال خود را اینگونه بیان می‌کند؛ "من با اسمی بریتانیایی و نام خانوادگی‌ای عربی، به طور آزاردهنده‌ای در سالیان نخست زندگی‌م در فلسطین و بعدها در مصر، دانش‌آموزی غیرعادی به شمار می‌رفتم. با نامی انگلیسی و گذرنامه‌ای امریکایی و با این همه بدون هویتی مشخص بودم. عربی زبان مادری من و انگلیسی زبان مدرسه‌ای من بود، پیوندی غیرقابل تفکیک، که هرگز پی نبردم کدام یک از آنها زبان نخست من است" 5.

ادوارد سعید قریب به بیست کتاب به طبع رسانید که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: ژوزف کنراد و داستان اتوبیوگرافی (1966)، آغازها: هدف و روش (1975)، شرق‌شناسی (1978)، مسئله فلسطین (1979)، پوشش خبری اسلام (1981)، جهان متن و منتقد (1983)، پس از واپسین آسمان (1986)، ملی‌گرایی، استعمارگرایی و ادبیات (1988)، بسط موسیقایی (1991)، فرهنگ و امپریالیسم (1993)، نقش روشنفکر (1994)، صلح و ناخرسندی‌هایش، گفتارهایی در باب فلسطین و فرآیندهای صلح خاورمیانه (1995)، بی در کجا (1999)، پایان فرآیند صلح (2000)، فروید و غیراروپایی‌ها (2003)، انسان‌گرایی و نقد دموکراتیک (2004). ادوارد سعید در بیش از دو بیست دانشگاه در آمریکا، اروپا، آفریقا و آسیا سخنرانی کرده و به عنوان استاد مدعو در دانشگاه‌های ییل، هاروارد، جان هاپکینز، کیمبریج، تورنتو و کلوز دو فرانس دعوت شده است. میان سالهای 1997 تا 1991 عضو شورای ملی فلسطین به شمار می‌رفت. سعید عضو افتخاری فرهنگستان هنر و علوم آمریکا، عضو شورای روابط خارجی آن فرهنگستان، عضو انجمن سلطنتی ادبیات بود. او پیش از مرگ ریاست انجمن زبان‌های مدرن را برعهده داشت و جوایز متعدد ادبی، سیاسی و فرهنگی در سراسر جهان را دریافت نمود. وی جایزه ولک را از انجمن ادبیات تطبیقی آمریکا، جایزه اسپینوزا را از هلند، جایزه لانن را برای یک عمر دستاورد ادبی و جایزه کنکورد را دریافت نمود و نخستین امریکایی بود که جایزه سلطان اویس را به دست آورد. ادوارد سعید و نظریه شرق‌شناسی هیچ‌کدام از آثار و آرای سعید، به اندازه «شرق‌شناسی» مورد تحسین و توجه دنیای آکادمیک و حوزه عمومی قرار نگرفته است. سعید بیان می‌دارد که مجموعه‌ای از فرض‌ها و پندارهای نادرست، زیربنای نگرش «غرب» نسبت به «شرق» را تشکیل می‌دهد و تعصب اروپامدارانه پایدار و هوشمندانه‌ای علیه مردمان مسلمان عرب و سایر فرهنگها همواره وجود داشته است. در کتاب

شرق‌شناسی ، سعید تصریح می‌کند که مطالعه تمدن اسلامی بر مبنای عقلانیت سیاسی متکی بر خودباوری بوده تا مطالعه عینی و شرق‌شناسی شکلی از نژادپرستی و ابزار استیلای امپریالیسم بوده است. شرق‌شناسی در رابطه با قدرت شکل می‌گیرد (بمانند نهادی مستعمراتی و یا سلطنتی) و یا قدرت فکری (همچون زبان‌شناسی تطبیقی یا آنتومپی و یا هر کدام از رشته‌های علوم سیاسی جدید) و یا قدرت فرهنگی (بمانند تفکراتی در باب آن‌چه که «ما» می‌توانیم انجام دهیم و «دیگران» از انجام و یا درک آن عاجزند). سعید با بهره‌گیری از اندیشه‌های فوکو ، رویکرد تبارشناسی و پیوند قدرت دانش ، انتونیوگرامشی ، هژمونی و دریدا ، متافیزیک حضور ، به نقد بنیادهای معرفتی «غرب» در باب «شرق» می‌پردازد. به باور سعید ، شرق‌شناسی «دانش» مورد نیاز برای «قدرت» امپریالیسم و مستعمره‌گرایی بوده که غالباً در آثار هنری ، ادبی ، سفرنامه‌ها و تاریخ نگاری‌ها بازتاب یافته است. در این آثار شرق و بعدها اسلام به مثابه «دیگر» باز نمود می‌شوند ، «خود» غربی که در محور «خیر» و نیکی قرار دارد در برابر «دیگر» که در محور «شر» جای دارد ، تعریف می‌شود. به عقیده سعید ، نوشته‌های رنان ، فلور ، لارنس ، لوئیس و دیگران باعث به وجود آوردن نظمی آکادمیک شده که فرهنگ غرب از طریق آن «شرق» را تولید کرده است. در نزد سعید ، آن‌چه از این نوشته‌ها دریافت می‌شود «نه تنها درک و فهم این نکته است که چه چیزی اروپایی نیست ، بلکه کنترل و به انحصار درآوردن آن چیزی هست که متفاوت به نظر می‌رسد». مهم‌ترین استدلال سعید در نظریه شرق‌شناسی خود این است که «متون» شرق‌شناسانه «نه فقط می‌توانند معرفت ایجاد کنند ، بلکه واقعیتی را که ظاهراً توصیف می‌کنند را نیز می‌توانند خلق کنند». به مرور زمان چنین معرفت و واقعیتی ، سنتی را تولید می‌کند که پس از آن به همه معارف بعدی ، در باب شرق شکل می‌دهد. به علاوه این سنت معرفتی آن‌چنان به ساختارهای قدرت اقتصادی و سیاسی گره می‌خورد که برده استعمار می‌شود ؛ در واقع ، سنت مذکور دلایل آمال استعمارگران را بیان کرد و در ادامه ، استعمارگری را توجیه نمود. شرق‌شناسی می‌کوشد تا هم نشان دهد که اروپا چگونه افسانه شرق و شرقیان را ابداع کرد و هم اینکه چگونه این تصویرسازی چونان ابزاری برای سلطه و ایجاد انقیاد ، مورد استفاده استعمار قرار گرفت. در نهایت سعید نتیجه می‌گیرد که در آثار غربی ، شرق «به مثابه» ضعیف ، «غیرعقلایی» و «دیگر مؤنث» در برابر «غرب» «قوی» ، «عقلایی» و مذکر باز نمود می‌شود.

ادوارد سعید و پوشش خبری اسلام : کتاب پوشش خبری اسلام ، که یکی از معروف‌ترین نوشتارها و نظریه‌های سعید به شمار می‌رود ، تحقیق جامعی است از داده‌هایی که در آن زبان نه تنها توصیف‌کننده بلکه تعریف‌کننده و حتی تعیین‌کننده واقعیت سیاسی است. در



این رساله، سعید به این مسئله می‌پردازد که چگونه رسانه‌های همگانی امریکا و غربی، تصویری نادرست و کوتاه‌بینانه از اسلام و مردم مسلمان به دست می‌دهند، و اینکه چگونه این تصویر سدی در راه درک واقعی اسلام شده و اسلام به یک دشمن همگانی برای مردم امریکا تبدیل شده است. سعید ردپای عدم درک و داشتن اطلاعات نادرست درباره اسلام را در نوشته‌های شرق‌شناسانی می‌یابد که بودجه‌های تحقیقاتی خود را از مؤسسات رسمی دریافت می‌کنند. نکته دیگری که سعید به اهمیت آن اشاره می‌کند، ابزاری شدن همه دانش تاریخی است.

"تاز من در این کتاب این بوده که پوشش رسمی، ارتودوکسی از اسلام که ما در غرب در آکادمیها، حکومت و وسایل ارتباط جمعی با آن مواجه می‌شویم، همه باهم ارتباط و پیوند داشته و بیش از «هر» پوشش و یا تفسیر دیگری در مغرب زمین رواج داشته و متقاعدکننده‌تر به نظر آمده است. موقعیت این پوشش را بیشتر باید مرهون و مستند به نفوذ سیاسی افراد و مؤسساتی که آن را به وجود آورده‌اند دانست تا ضرورتاً حقیقت یا دقت آن همچنین استدلال کرده‌ام که این پوشش فقط به صورتی بسیار سطحی و گذرا در خدمت اهداف شناخت واقعی از خود اسلام بوده است. نتیجه حاصله، پیروزی نه فقط دانش و معرفت خاصی از اسلام و بلکه تفسیر خاصی از آن بوده است که در هر صورت، در مقابل انواع پرسشهایی که از ناحیه اذهان جستجوگر غیرمتعارف [غیر ارتودوکس] مطرح می‌شوند چندان هم بلاعارض و نفوذناپذیر باقی نمانده است". ادوارد سعید، پوشش خبری اسلام در غرب، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378، ص 298 // 37. همان، عضدانلو، 47. در رساله پوشش خبری اسلام، سعید به خوبی نشان می‌دهد که چگونه رسانه‌های مدرن مغرب زمین و کارشناسان آنها تلاش می‌کنند تا درک مردم مغرب زمین را نسبت به اسلام و شرق کنترل کرده و به انحصار خود درآورند.

**ادوارد سعید و مسئله فلسطین:** مسئله فلسطین را می‌توان مهم‌ترین و بنیادی‌ترین دغدغه و دلمشغولی ادوارد سعید دانست. وی از 1977 تا 1991 عضو مستقل شورای ملی فلسطین بود که در اعتراض به موافقت‌نامه اسلو از آن شورا خارج شد. به قول رابرت فیسک، سعید صدای سیاسی قدرتمند فلسطین بود. صدای سعید در تلویزیون، رادیو و در مقالاتی که در مجلات و نشریات ادواری می‌نگارد، پادزهری (و برخی مواقع تنها پادزهر) برای اتفاق‌نظر در مورد حماقتی فراهم ساخته است که عموماً در هر رسانه مهمی که به بحث فلسطین می‌پردازد، شیوع دارد. در همان حال که تصویر فراگیر فلسطینی‌ها به عنوان تروریست از رسانه‌ها زدوده

نشده است و در همان حال که هنوز ایده فلسطین، به صورت جهانی خرابکارند، ایده‌ای قوی است، سعید بدون تردید بیش از هر فرد دیگری تلاش کرده تا ایده انسانیت اساسی مردم فلسطین را در اذهان عموم امریکایی‌ها تثبیت کند. ادوارد سعید، از دوازده سالگی که مجبور به جلائی وطن شد، فلسطین را مهم‌ترین دغدغه ذهنی خود می‌داند. وی آوارگی را این‌گونه توصیف می‌کند؛ «فلاکت نداشتن وطن یا نداشتن مکانی که بشود به آنجا برگشت، حمایت نشدن از سوی قدرت یا نهادهای ملی، و اینکه گذشته دیگر چیزی نیست جز ندامتی تلخ و نومیدوار، و زمان حال چیزی نیست جز تلاشها و دلهره‌ها و به صف ایستاده‌های روزانه به امید یافتن کار، و چیزی در میانه نیست، جز فقر و گرسنگی و تحقیر». سعید آثاری که در باب فلسطین خلق نموده، علاوه بر تحلیل‌های جامع و دقیق و تفسیرهای روزآمد، حس و حالتی نوستالژیک به فلسطین دارد. «حتی امروز هم پذیرفتن این واقعیت برایم سخت است که همان محله‌ای که در آن به دنیا آمده‌ام، در آن زندگی کرده‌ام، در آن راحت بوده‌ام، از دست رفته باشد، و جای ما را مهاجران لهستانی، آلمانی و امریکایی گرفته باشند، مهاجرانی که اورشلیم را فتح کردند و به نماد حکومت خود تبدیل ساختند بی‌آنکه جایی برای زندگی خود فلسطینیان گذاشته باشند42». (همان، ص 176).

کارنامه ادوارد سعید در باب فلسطین در دو بخش نظری و عملی قابل تأمل است. در بخش نظری، وی فلسطین را در چهارچوب شرق‌شناسی و پوشش خبری اسلام در غرب تحلیل می‌کند. کتاب «مسئله فلسطین» تاریخچه‌ای است از تلاش و مبارزه بین ساکنان بومی عرب و عمدتاً مسلمان سرزمین فلسطین، با حرکت صهیونیستی (و بعدها کشور اسرائیل)، کشوری که زادگاه و منشأ اصلی‌اش مغرب زمین بوده و شیوه درگیر شدنش با حقایق و واقعیات «شرقی» فلسطین، نیز عمدتاً به سبک غربی است. مطالعه ما درباره فلسطین، به گونه‌ای صریح‌تر از شرق‌شناسی، کوشش می‌کند تا به شرح و بیان آن چیزی که در سطح زیرین دیدگاه غرب نسبت به شرق قرار داشته - در این مورد، تلاش و مبارزه ملی فلسطینیان برای کسب حق سرنوشت خویش پردازد. اما در عرصه عملی وی به دنبال تحقق ایده دو دولت، دو دولت مستقل فلسطینی و اسرائیلی، بوده است. سعید بر نقش اعترافات توده‌ای غیرخشنوت‌آمیز علیه اقدامات صهیونیست‌ها و نیز ایجاد نهادهای مدنی چون بیمارستان‌ها، کلینیک‌ها، دانشگاه‌ها، و مدارس تأکید می‌کند. مدل آرمانی سعید «اندلس» یا اسپانیای مسلمانان است که در آنجا یهودیان، مسیحیان و مسلمانان آزادانه زندگی می‌کردند. سعید در 2003 همراه با حیدر عبدالشافی، ابراهیم دکاک و مصطفی برقوتی، "ابتکار ملی فلسطین یا

الموبادر" را که تلاش برای ایجاد راه سومی در سیاست فلسطین و بدیل اصلاح‌گرای دموکراتیک برای فتح و حماس بود را تأسیس نمود.

**ادوارد سعید و روشنفکری:** آن‌چه سعید در اکثر نوشته‌های خود، و به عنوان یک روشنفکر، سعید در ستیز با آنها دارد، افسانه‌هایی است که در قالب مفاهیم ژئوپولیتیک یا خطوط جداکننده مانند «نژادهای تحت انقیاد» آریایی‌ها، و از همه مهم‌تر «شرق» و «غرب» متجلی شده و هنوز هم می‌شوند. به عقیده سعید «این‌گونه خیال‌پردازیهای افسانه‌ای و سخنوری‌هایی که برای سرزنش دیگران پدید آورده‌اند، دروغی بیش نیستند؛ فرهنگ‌ها بیش از آن با هم درآمیختند، و مضامین و تاریخشان بیش از آن به هم پیوند خورده و وابسته‌اند که بتوان آنها را با یک عمل جراحی به صورت گروه‌های مخالف بزرگ و بیشتر ایدئولوژیک، مانند شرق و غرب از هم جدا کرد". (ادوارد سعید، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نی، 1380). " روشنفکر مورد تأیید سعید فردی است که نه می‌توان او را به راحتی پیش‌بینی کرد و نه می‌توان او را به یک شعار، خط‌مشی حزبی، و یا جزم‌گرایی تغییرناپذیر تبدیل کرد. به عقیده سعید، جهان شمولی یکی از مایه‌های اصلی نقش روشنفکری است. در نزد وی، روشنفکر باید فردی باشد که امتیاز ناسیونالیسم میهن‌پرستانه، تفکر جمعی و حس طبقاتی، نژادی یا جنسی را به زیر سؤال بکشد. سعید معتقد است روشنفکر باید آماتور باشد. این بدان معناست که عمل روشنفکری باید عملی باشد که نیروی محرک آن را عاطفه و غمخواری تأمین می‌کند، و نه سودجویی و خودخواهی کوتاه‌فکرانه تک‌رشته‌کاری، روشنفکر آماتور کسی است که باور دارد برای عضو اندیشمند و دلسوز بودن یک جامعه، موظف است مسائل اخلاقی را حتی در قالب تکنیکی‌ترین و حرفه‌ای‌ترین عملی که کشورش درگیر آن است، مطرح کند. در نزد سعید، روح روشنفکر، به عنوان یک آماتور، می‌تواند در یکنواختی حرفه‌ای محضی که بیش‌تر ما درگیر آن هستیم، دخالت کند و آن را به چیزی زنده‌تر و بنیادی‌تر تغییر دهد" (همان، 116). آرا و آثار سعید تأثیرات فراوانی بر حوزه‌های تاریخ، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، ادبیات و فلسفه داشته که بی‌شک این تأثیر برای سالیان دراز پایدار خواهد ماند. شاید در میان آثار پرشمار وی هیچ کدام به اندازه شرق‌شناسی، مجادله‌آمیز و پرنفوذ نبوده باشد و همین نظریه امروز نیز کماکان این وضعیت را حفظ نموده است.

## ادبیات استفاده شده :

1. حمید عضدانلو ، ادوارد سعید ، تهران ، دفتر پژوهشهای فرهنگی ، 1383 ، ص 15 و Young Robert, white Mythologies: writing History and the west, NewYork, Routledge, 1990.
2. ادوارد سعید ، بی در کجا ، ترجمه علی اصغر بهرامی ، تهران ، ویستار ، 1381 ، صص 20-25
3. Edward Said, Between worlds, London Review of Books, May 7, 1998, pp 2-8 // 4. عضدانلو ، همان ، 17-18 . // 5. عضدانلو ، همان ، 17-18
6. رشید خالدي ، ادوارد سعید و حوزه‌ی عمومی آمریکا ، ترجمه حمید پورنگ ، راهبرد ، ش 38 ، زمستان 1384 ، ص 376.
7. همان ، بی در کجا ، 1381 ، ص 186 . // 42. همان ، ص 176 . // 43.
8. ادوارد سعید ، نقش روشنفکر ، ترجمه حمید عضدانلو ، تهران ، نی ، 1380 . // 49. همان ، 116.
- 9- ادوارد سعید ، نقش روشنفکر ، ص ۳۹ // 10- همان ، ص ۵۰
- 11- همان ، ص ۴۱ و قزلسفلی ، قرن روشنفکران ، ص ۲۲۷
- 12- ادوارد سعید ، همان ، صص ۱۱ و ۳۰ // 13- همان ، صص ۲۵ و ۲۸
- 14- همان ، صص ۲۷ و ۲۸ // 15- قزلسفلی ، همان ، ص ۲۴۹
- 16- همان ، ص ۱۷ و ۵۴ . 17. نقش روشنفکر ص 39 // 18. همان ص 50
19. نقش روشنفکر ص 41 و قرن روشنفکران قذلسلی ص 227
20. نقش روشنفکر ص 11 و // 21 30 . همان ص 25 و 28 . // 22. همان ص 27 .